



## ویژه‌نامه جنبش کارگری و کودتای ۲۸ مرداد کانون مدافعان حقوق کارگر



تظاهرات مردم در حمایت از ملی شدن صنعت نفت و حمایت از دکتر مصدق



## ویژه نامه جنبش کارگری و

کودتای ۲۸ مرداد

کانون مدافعان حقوق کارگر

مرداد ۱۳۹۲

فهرست مطالب

- ❖ جهان در کودتا/سید علی صالحی / ص ۳
- ❖ گوشه‌های از جنبش کارگری ایران / یاور / ص ۴
- ❖ مصاحبه با آقای پرویز بابایی / امیرعباس آزمونند / ص ۸
- ❖ نخستین گام سهمگین سلطه‌ی امریکایی / فریبرز رییس دانا / ص ۱۰
- ❖ جنبش کارگری و کودتای ۲۸ مرداد/ علیرضا ثقفی / ص ۱۵
- ❖ کابوس / علی یزدانی / ص ۲۰
- ❖ شرایط کار و زیست کارگران / هاله صفرزاده / ص ۲۱
- ❖ بازخوانی سه اعتصاب در مناطق نفتی سال ۱۳۲۵ / ص ۲۵
- ❖ تدابیر دست راستی : قفل‌ها و کلیدها/ سعید محمدی / ص ۲۷
- ❖ کودتا و تشکل‌های کارگری / علی یزدانی / ص ۳۶
- ❖ امر صنفی، امر سیاسی / علیرضا ثقفی / ص ۳۷
- ❖ مرگماه / علی یزدانی / ص ۴۱

## جهان در کودتا

سید علی صالحی	سردشت، حلبچه، حمص، هور،
درد، زندان، شکنجه، تفتیش،	و عشق
ترس	آزادی
ترور	امید
مات، مرگ، کیش.	آدمی
بن لادن، ملاعمر، سرمایه‌حشیش،	حضور...!
ژنرال، کودتا، کلیسا، کشیش	
پرو، آتن، کلمبیا، اوگاندا، میانمار،	تونس، طرابلس، کابل، صنعا،
نفت	تقسیم، تحریر، مردم، تنها.
یورو	تنها...
دلار،	به من بگو!
شیلی، واشنگتن، قاهره، سگ‌هار،	بگو در این دقیقه ی بی سوال،
داغ، درفش، مافیا، انتحار.	چه بر تکلم آدمی آمده است
	که شب ... لال.
	روز... لال و
خواب	هنوز... لال،
خردل	هی روزگار
ساردین	روزگارِ ملال!
سیانور،	

نهادهای وابسته به آن می‌توانستند وحشیانه‌ترین شیوه‌های قرون وسطایی را برای غارت تولیدکنندگان اجتماعی، بزرگان، دهقانان و صنعت‌گران سنتی چون آهن‌گران، مس‌گران، نقره‌کاران، دامداران، نجاران و... کاربردی کنند. میزان مالیات‌های تعیین شده از طرف این مناسبات ایلیاتی واپس‌گرا آن چنان کمیت بالایی را در برداشت که مردم زحمت‌کش با پرداخت همه‌ی تولید سالانه‌شان باز هم توانایی پرداخت همه‌ی مطالبات این جماعت انگل و متکی به ارتش و قدرت نظامی را نداشتند. به این جهت مردم از وحشت گزمه‌های خون‌ریز و وقیح حاکمیت زیاده‌طلب قاجاریه، دختران‌شان را به بیگانگان می‌فروختند تا از شر گزمه‌ها رها شوند و در بعضی موارد حاکمانی مثل حاکم قوچان دختران رعیت را به جای مالیات گرفته و به ترکمن‌ها و یا اقوام دیگر می‌فروختند. ( به جلد یک کتاب تاریخ بیداری ایرانیان اثر ناظم‌الاسلام کرمانی مراجعه شود) و خود و بقیه‌ی خانواده‌ی گرسنه و عریان راهی‌گدایی می‌شدند. این شرایط اجتماعی و مناسبات اقتصادی نابه‌هنجار عامل عمده‌ای شد برای مهاجرت صدها هزار ایرانی به کشورهای همسایه، به خصوص به آذربایجان روسیه تزاری که صنایع نفت در آن فعال شده بود. طبق آمار سفارت‌خانه و کنسول‌گری‌های روسیه تزاری هر سال ده‌ها هزار ایرانی به آذربایجان و مناطق دیگر صنعتی روسیه مهاجرت می‌کردند. (به کتاب انقلاب مشروطه اثر ژانت آفازی استاد دانش‌گاه‌های ایران امریکا و کتاب بین دو انقلاب اثر ابراهیمیان مراجعه شود) مهاجرانی که تنها با مناسبات اقتصاد طبیعی و ستم ابدی حاکمیت‌های فئودالی آشنا بودند و ابزار کارشان و باورهایشان مرده‌ریگ هزار سال قبل بود. وارد دنیایی تازه شدند که تولید کالایی و صنایع سنگین در حال جان‌گرفتن بود و طبقه‌ی کارگر مبارزی داشت با یک رهبری پویا و خلاق و سندیکاها و اتحادیه‌های بزرگی که بیشترین کارگران را به همبستگی و اتحاد رسانده بودند. تشکل‌های کارگری که بخش هدایت‌کننده‌ی آن زیرزمین بود و به این طریق رهبران کارگران از گزند پلیس تزاری در امان بودند. ایرانیان مهاجر اشکال مدرن زندگی کار و مبارزه را آموختند و با واژه‌هایی آشنا شدند که با آن بیگانه بودند. چون میهن، آزادی، مشروطه کردن حاکمیت شاه، و مجلسی از طرف مردم برای قانون‌گذاری. آنها در مکتب سوسیال دموکرات کارگران روسیه تزاری (زیرزمینی) به کارگران صنعتی تبدیل شدند با شناخت از روند دگرگونی‌های اجتماعی جهان. ایران بدون داشتن صنایع سنگین

## گوشه‌های از جنبش کارگری ایران

### به مناسبت کودتای ۲۸ مرداد

یاور

منافع حیاتی استعمارگران و امپریالیست‌ها به سرکردگی امریکا در نابودی جنبش کارگری ایران بود. زیرا هدف‌های کوتاه و بلندمدت این جنبش در زمینه‌ی مبارزه با مناسبات ضد انسانی سرمایه‌داری برای ایجاد یک جامعه با درون مایه عدالت اجتماعی (سوسیالیسم علمی) پیش تاز در آسیا به خصوص در مناطق نفت خیز خاورمیانه بوده است. جنبش کارگری ایران در این یک صد ساله‌ی تاریخ معاصر هرگز خود را در محدوده‌ی یک جنبش صنعتی محدود نکرد. همیشه فراتر از خواسته‌های صنفی حرکت کرده است، زیرا به عنوان یک شهروند، یک کارگر، یک نیروی کار مولد، تولیدکننده‌ی نعمات مادی برای جامعه، این را حق خود می‌دانسته که کلیه حقوق مدنی، سیاسی و اقتصادی را مطالبه کرده و برای به دست آوردن آن مبارزه کند. خیزش انقلابی کارگران ایران در تاریخ جهان یک استثنا است زیرا این نیروی اجتماعی بدون این که زمینه‌ی مادیش، صنایع بزرگ تولیدی و تولید کالایی بوجود آید به واقعیت تبدیل شد. به این جهت ما با توجه به ویژگی‌های این جنبش به صورت بسیار کوتاه شده به روند دگرگونی‌های جنبش کارگری ایران تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌پردازیم. و در کنار آن یک مشاهده‌ی دوران کودکی خودم را از وقایع کودتا در مناطق نفت‌خیز خوزستان (آغاچاری) بیان می‌کنم.

### طبقه‌ی کارگر ایران پیش‌تاز کارگران آسیا

در دوران سیاه جهل و استبداد فردی قاجاریه، که تنها طبقه‌ی اشراف و روحانیون مدافع فئودالیسم و سلطنت و برخی بزرگ مالکان امکان داشتند خواندن و نوشتن را بیاموزند، استبداد مطلقه‌ی فردی با پشتوانه‌ی باورهای مذهبی عقب‌مانده که حکومت شاه را ودیعه‌ای الهی می‌پنداشت و تلاش می‌کردند این نگرش را با توجیه و سفسطه به مردم بقبولانند (هم اکنون در اروپا و ژاپن مردم ناآگاه و گرفتار روزمرگی سرمایه‌داری، معتقد به این توهمات خرافی هستند) از این رو حاکمیت واپس‌گرا و

دکتر ملکی، و قوام عامل سیاست‌های امپریالیسم از طرف شاه مامور تشکیل کابینه جدید شدند. با تجمع در مقابل مجلس شورای ملی و درگیری خونین با ارتش و تانک‌های شاه، مصدق به نخست‌وزیری برگردانده شد. تا کودتای ۲۸ مرداد با پیگیری پشتیبانی قاطع حکومت ملی باقی ماندند.

شورای متحده‌ی مرکزی سندیکاهای کارگران ایران با تلاشی بزرگ توانست در سال ۱۳۲۵ قانون کار و تامین اجتماعی را به دولت آن زمان تحمیل کند و برای اولین بار با کمک قانون کار مدافع حقوق کارگران شود. این پیروزی‌های بزرگ بدون سازمان‌دهی تشکل طبقه‌ی کارگر و نقش پیشگامی و روشنگری روشن‌اندیشان و سازمان‌دهندگان آنها امکان‌پذیر نبود. شورای متحده‌ی مرکزی سندیکاهای کارگران ایران با هوشیاری تا روزهای کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۳۲ مدافع و حامی رزم جوی دولت ملی باقی ماند. در روز ۲۵ مرداد اولین کودتا را که به وسیله‌ی تیمسار نصیری تدارک دیده بودند، به وسیله سازمان کارگران افشا شد و به اطلاع دکتر مصدق رساندند. (ایران بین دو انقلاب آبراهامیان) و به این صورت خنثی کردند. شاه از ایران فرار کرده بود و کارگران و مردم زحمتکش چند شب خیابان‌ها را رها نکردند و شعار جمهوری سر دادند و مجسمه‌های شاه را پایین آوردند. سراسر ایران در التهاب یک انقلاب می‌سوخت ولی اعتماد به نفس کاذب آقای نخست‌وزیر و اعتقاد ایشان به صداقت امریکایی‌ها باعث شد که از مردم بخواهد که خیابان‌ها را رها کنند و به خانه‌هایشان بروند. پس از مقاومت مردم بزرگ‌ترین اشتباه تاریخ خود را مرتکب شد و اعلام حکومت نظامی کرد. (همان منبع) و اختیار مملکت را به ارتشی سپردند که سرسپرده‌ی امریکا و نوکرش شاه بود. هم چنین اجازه‌ی شلیک به متخلفین را صادر کردند. کارگران مبارز به این صورت بر سر دو راهی قرار گرفتند که عمل کرد آنها در هر صورت فاجعه بار می‌آورد. اگر خیابان‌ها را ترک نمی‌کردند (که نباید می‌کردند) ارتش آماده‌ی نسل‌کشی بود. بعد هم ارتش می‌شد قهرمان سرکوب کودتای چپ، چون به هر حال ایستادگی در مقابل دولت ملی بود. عقب‌نشینی هم که دیدیم باز هم اعدام‌ها و زندان‌ها و نابودی جنبش را در پی داشت. جنبش کارگران مبارز بر خلاف جبهه‌ی ملی و دکتر مصدق به امپریالیسم امریکا اعتماد نداشتند و باور آنها ساختار سرمایه‌داری جهانی

تولید کالایی، صاحب ده‌ها هزار کارگر صنعتی شد. آن هم از نوع کارگران مبارزی که با سازمان و تشکیلات زیرزمین سوسیال دموکرات ایران به نام سازمان غیبی به رهبری علی مسیو در تبریز بوجود آمد. علی مسیو روشن‌اندیش بزرگ تبریزی چون زبان فرانسه مسلط بود به علی مسیو معروف شده بود. (تاریخ مشروطه، احمد کسروی) در واقع کارگران ایرانی با باورهای خرافی و تنها با شناخت اقتصاد طبیعی و درک روستایی مهاجرت کردند ولی با توانایی‌های یک کارگر صنعتی با آگاهی و شناخت طبقاتی و اعتقاد به عدالت اجتماعی به ایران باز گشتند. زحمت‌کشان ایرانی اولین پیشتازان آزادی و حکومت مشروطه در آسیا هستند. آنها این ارزش‌ها را با اتحاد و تشکیلات منسجم و زیرزمینی و مبارزه‌ی مسلحانه علیه دیکتاتوری فئودالی به دست آوردند. پس از شکست مشروطه اول و قدرت مجدد استبداد مطلقه‌ی فردی، سوسیال دموکرات‌ها با مبارزه‌ی خونین ۱۸ ماهه در تبریز محاصره‌ی سپاه شاه و فئودال‌هایی چون سپهدار تنکابنی و ایل بختیاری را شجاعانه ایستادند و پیروز شدند.

استعمار انگلیس و روسیه تزاری تحمل یک کشور آزاد را در کنار مستعمرات‌شان نداشتند روس‌ها قتل‌عام تبریز را تدارک دیدند و سوسیال دموکرات‌ها را اعدام کردند و انگلیسی‌ها کودتای یک قزاق قلدر و بی‌سواد را به نام رضا خان میرپنج کاربردی کردند. دیکتاتوری از نوع مدرن البته تنها در فرم و شکل. تنها لباس‌های اروپایی و کلاه پهلوی را به زور به تن مردم کردند ولی درون‌مایه‌های همان دیکتاتوری فردی بود. مناسباتی واپس‌گرا که ایرانیان هنوز نتوانسته‌اند خود را از عوارض آن رها کنند و آن را به گور بسپارند.

## نقش جنبش کارگری ایران در حمایت از ملی شدن صنایع نفت ایران

دومین گام بلند طبقه‌ی کارگر ایران پس از فراز و نشیب‌های انقلاب مشروطه، حمایت دلیرانه از طرح ملی شدن نفت از ابتدا و به خصوص از مقطع ۳۰ تیر به بعد بود که توسط زنده یادان دکتر مصدق نخست‌وزیر و دکتر فاطمی ارائه شده بود. باز هم این کارگران متحد و متشکل و مبارز ایرانی بودند که در آن شرایط حساس که برخی از متحدان جبهه ملی از آن فاصله گرفتند مانند کاشانی، فراماسیونر بقایی و نیروی سومی

را آن هم در مرحله‌ی امپریالیستی، مدافع آزادی و حقوق ملت‌ها نمی‌دانست، در عمل هم حق با کارگران بود. از سوی دیگر ایستادگی در برابر این نگاه دوستانه‌ی جبهه ملی به امریکا و اعتقاد صادقانه آنها به آزادی‌خواهی امریکا تضادی بود که در نهایت در آن چرخش حساس تاریخی باعث شکست و عامل پیروزی کودتا شد. در آن روزهای تاریخ و سرنوشت‌ساز همه‌ی مناطق کارگری نفت‌خیز ایران در التهاب دگرگونی‌ها در تنش بود. در آبادان بزرگ‌ترین مرکز کارگری صنایع نفت، در مسجد سلیمان، در لالی و هفت گل و نفت سفید و در آغاچاری کارگران با نیروی نظامی در حال صف‌بندی بودند. حکومت نظامی در خوزستان نتوانست مانعی برای کارگران و اجتماعات‌شان جلوی درب‌های بسته و رکشاب (سوله‌های بزرگی که در آن جا کار ساخت قطعات و تجهیزات صنعتی را برای تاسیسات صنایع نفت تدارک می‌دیدند) گردد.

در آن زمان من ۶ سال داشتم و در یک خانواده‌ی کارگری زندگی می‌کردم. شرایط آن روزها چنان پرتنش بود که به دنیای کودکی ما هم نفوذ کرده بود و آن را تحت تاثیر قرار داده بود. ما دیگر دنبال توپ نمی‌دویدیم و دیگر بازی‌های دسته‌جمعی را فراموش کرده بودیم و کارمان شده بود پرسه زدن در حاشیه‌ی اجتماعات کارگران. مشت‌های گره کرده و فریادهای مرده باد و زنده باد آنها برای ما مساله‌ای تازه و عجیب بود. چه کسی باید بمیرد و چه کسی باید زنده بماند؟ روی فنک برخی از کارگران عکس پیرمرد محجوبی وجود داشت که بعدها فهمیدم دکتر مصدق است. کارگران تصمیم گرفتند از درب محوطه‌ی صنعتی بالا بروند و قتل آن را بشکنند. ولی درهمین موقع کامیون‌های پر از نظامیان مسلح همراه با یک چیب رو باز به جمع کارگران نزدیک شدند. به دستور آقای کیانی رهبر سندیکای رانندگان (حمل و نقل) مکانیک‌ها، مخابرات، برق، کارهای ساختمانی و آتش‌نشانی، منتظر واکنش سربازان شدند. سربازها کنار کامیون‌ها به صف خبردار ایستادند. افسر جوانی از جیب پیاده شد. و با غرور و شیوه‌ی نظامیان سرسپرده‌ی بیگانگان به یک نقطه‌ی بلند رفت تا بر جمع مسلط باشد. با پرخاش و تحقیر و تهدید کارگران را دعوت را به پراکندگی نمود مرتب با فریاد تهدیدهای خود را تکرار کرد. در این موقع دختر بچه‌ی ۱۲ ساله‌ای با اندام درشت‌تر از سن و سالش (دختر نماینده‌ی کارگران آقای کیانی) به نام قمر از پشت سر به افسر جوان نزدیک شد و روسری‌اش را از پشت

دور گردن افسر انداخت و او را از بلندی به زیر کشید. کاری قهرمانانه که کسی انتظارش را نداشت. کارگران به هیجان آمدند و به سوی افسر جوان هجوم آوردند. سربازان به زانو نشستند و تفنگ‌ها را آماده‌ی شلیک کردند. فریادهای مرگ بر شاه با مشت‌های گره‌کرده‌ی کارگران پاسخ کارگران به حرکت سربازان بود. به دستور نمایندگان کارگران موقتا عقب نشستند. نمایندگان کارگران برای واکنش به حرکت ارتش برای مشورت در خانه‌ی یکی از کارگران جمع شدند. بچه‌ها به دنبال بازی رفتند. بچه‌های بزرگتر ما را به دو گروه متخاصم سربازان و کارگران تقسیم کردند و همه‌ی بچه‌های قوی در دسته‌ی کارگران قرار دادند. و جنگ با سنگ و چوب شروع شد. ما در منازل ده فوتی (۳ در ۳ متری) کارگری زندگی می‌کردیم هر حیاط کوچک دواتاق ده فوتی و هر اتاق خانه‌ی یک خانواده‌ی کارگری بود. ولی به دلیل ارتقای فنی پدرم هر دو اتاق در اختیار ما گذاشته بودند. چون همسایه‌ای نداشتیم جلسات سندیکای کارگران مخابرات عصرها در حیاط خانه‌ی ما برگزار می‌شد. مادرم قالی را روی تخت فلزی که با سیم بافته شده بود، می‌انداخت و قوری چای و سینی استکان‌های کوچک کمر باریک را کناری قرار می‌داد. جلسه معمولاً با ۴ الی ۵ نفر تشکیل می‌شد. رییس جلسه کارگر درشت اندامی بود با داستانی قوی و بزرگ به نام "آن فیس" او همیشه وقتی من با کنجکاوای برای شنیدن حرف‌های‌شان به آنها نزدیک می‌شدم، گوشم را به شدت می‌پیچید به اندازه‌ای که گریه‌ی من را در می‌آورد. از این رو آن روز که شاهد زنده باد و مرده بادها بودم، بی‌سرو صدا به زیر تخت خزیدم تا بدون خطر گوش پیچیدن به حرف‌های آنها گوش بدهم و بعد برای بچه‌ها تعریف کنم. واژه‌هایی به کار می‌بردند که مرا گیج و سردرگم می‌کرد. راپورت، به او توپیدم، یارو، حزب، استعمار، عاقبت به نامی آشنا رسیدند. آقای کاهیدپور، که همسایه‌ی دیوار به دیوار ما بود.

- حالا که رفیق کاهیدپور پایش شکسته و نمی‌تواند به حوزه‌ی کارگری رسیدگی کند، (هسته‌های مخفی کارگری) چه باید بکنیم؟  
- به هر صورت باید از او بپرسیم کدام یک از افراد حوزه‌اش شایسته‌ترند تا جای او را پر کنند.

با تبسم یک ۵ ریالی به من داد و گفت یک نان بخر و ۴ ریال هم شیره و ارده و به کاسه‌ی رویی روی تخت اشاره کرد که آن را با خود ببرم. من با سرعت و با پای برهنه به میان منازل ده فوتی کارگری دویدم و به سوی نانوايي رفتم.

مادرم وقتی می‌دید از لوله‌ی بلند آشپزخانه کاهیدپور کاغذهای سوخته به هوا می‌رود، می‌فهمید دارد اسناد مهمی را می‌سوزاند، با دست توی صورتش می‌زد و با نگرانی می‌گفت: "ای دا (مادر به لهجه‌ی لری) این مرد آخر همه‌ی ما را به کشتن می‌دهد.

کارگران مبارز ایرانی به رغم رنج‌ها و کشته‌های بی‌شمار اگر نتوانستند از انقلاب مشروطه و مبارزات ملی شدن نفت دست‌آورد بزرگی داشته باشند، ولی در نهایت با تاثیری که بر جنبش کارگری و مردمی در آسیا و خاور میانه گذاشتند، سهم خود را نسبت به روند تکاملی تحولات اجتماعی ایفا نمودند. اگر ما شکست خوردیم ولی خاور میانه و آسیا را بیدار کردیم و مبارزه و پیروزی آن‌ها ما را دگرگون خواهد کرد.

سی تیر ۹۲

- قرار نیست ما افراد حوزه‌ی او را بشناسیم. باید خودش یک راهی پیدا کند.

- او قادر نیست راه برود و ما هم حق نداریم به عنوان کمک به او نزدیک شویم؛ چون آدم‌فروشان حکومت نظامی همه جا هستند و او را به خطر می‌اندازیم.

- درست است فعلا هیچ کاری انجام نمی‌دهیم تا مساله او به دقت بررسی شود و...

من تنها این مساله را خوب فهمیدم که کاهیدپور چون همسر و فرزندان به روستایشان رفته‌اند، تنه‌است و نان و غذا ندارد. این اندیشه مرا به فکر انداخت. آرام و بی‌صدا از زیر تخت بیرون خزیدم و خود را در پشت دو درخت‌چه انبوه انار که هیچ سالی به ما انار نداده بود رساندم و از آن سمت از دیوار بالا رفتم و وارد حیاط کاهیدپور شدم. خود را به پشت در اتاقش رساندم که با یک چوب زیربغل در را باز کرد. صدای پریدن مرا شنیده بود و تصور کرده بود افراد حکومت نظامی وارد خانه شده اند. نگاهی به قد و بالای من انداخت. بجهای با یک زیرپراهنی ربابی و شورت بلند مامان‌دوز با پای برهنه روپرویش ایستاده بود. با علاقه به چشمانش خیره شده بودم. با نگاهی کنجکاو و مهربان پرسید:

- چه می‌خواهی؟

- می‌خواهم برات نون بخرم.



بودم که حزب بالاخص در محلات کارگری سازماندهی تظاهرات می‌کرد. در نتیجه می‌توان گفت جنبش کارگری با مصدق همراه بود، به خصوص پس از سی تیر .

در ۲۸ مرداد رژیم خواستار ضربه به حزب بود. حزب نیز بعد از ۲۸ مرداد مرداد بعضی تجمعات موضعی خود (خودمختار در هر بخش) می‌گذاشتند. همه منتظر عملی از سوی حزب توده بودند. امثال شریعتی، دکتر پیمان نیز منتظر عملی از سوی حزب بودند. نیروی سومی نیز کمی نفوذ بین طبقه‌ی کارگر داشتند. اما زیاد نبود. از ایرادات عمده‌ی حین کودتا این بود که دکتر مصدق خواهان این شده بود که در روز ۲۸ مرداد مردم در خیابان‌ها نباشند. حتا به سرهنگ نجاتی (غلامرضا نجاتی، نویسنده تاریخ ۲۵ ساله‌ی ایران) هم گفتم که ماجرا چه بوده است. در جریان کودتا، در روز ۲۷ مرداد، زاخاریان، از رهبران حزب توده با دوچرخه در خیابان می‌گشت و به هر کسی که می‌شناخت می‌گفت که مصدق می‌گوید فردا قراره چاقو کشان بیایند توی خیابان. ما می‌خواهیم این‌ها را ایزوله کنیم. پس هواداران نهضت نباید در خیابان باشند. (این نشان می‌دهد که همه از جریان ۲۸ مرداد اطلاع داشتند)

کودتا در ۲۵ مرداد شکست خورده بود. نیروی اصلی‌اش شکست خورد. وزارت خارجه امریکا به سفارتش در تهران می‌گوید ما دیگر دست از اعمال ضد مصدقی برمی‌داریم. بنابراین این که هندرسن مصدق را تهدید کرد یا جنگ جهانی می‌شود در صورت مقاومت و... مزخرف است. از ۲۶ و ۲۷ مرداد توده‌ای‌ها و میلیون تظاهرات می‌کردند. مصدق خواهان پایان تظاهرات و تشکیل شورای سلطنت با ریاست دهخدا بود و می‌خواست مساله را قانونی حل کند. و گر نه تمام احزاب هوادار جمهوری بودند.

در دادگاه نیز در جواب اتهام این که "چرا مجسمه را انداختید"، مصدق گفت من اساسا با مجسمه مخالفم. کاری کردم که به جای این که چپ‌ها مجسمه‌ها را بردارند، ملیون آن‌ها را بردارند!

دو اشتباه در روز ۲۸ مرداد صورت گرفت: ۱- خواست عدم حضور مردم در خیابان‌ها ۲- مصدق فاسدینی مانند سرتیب مدبر و سرهنگ اشراقی را بیرون کرد و سرهنگ دفتری را جایگزین آن‌ها و رییس حکومت نظامی تهران کرد که در روز کودتا آن‌ها و سرهنگ دفتری، همه پشت



### مصاحبه با آقای پرویز بابایی

#### امیرعباس آزر موند

پرویز بابایی نویسنده و مترجم و یکی از فعالان کارگری در ۵۰ سال گذشته است. او که در آن سال‌ها ابتدا از کارگران راه‌آهن بود، همواره از فعالان ضد کودتا بود و از نزدیک شاهد این روزها و رویدادهای پس از کودتا است. مصاحبه زیر در این موضوع و خاطرات وی در آن دوره است. باتشکر از وقتی که در اختیار ما گذاشتید، بحث را با این سوال آغاز می‌کنیم.

آقای بابایی به نظر شما کودتای ۲۸ مرداد اساسا با جنبش کارگری چه کرد؟

در ۲۸ مرداد عمده هدف سرکوب حزب توده بود. عمدتا چون حزب بعد از ۳۰ تیر با مصدق همراه شده بود. بعد از ۲۸ مرداد عده‌ای از مخالفان ایدئولوژیک می‌گویند حزب شرکت نداشت در حالی که من خودم شاهد



ایراد اصلی سندیکاها این بود که سران‌شان توده‌ای‌ها بودند. حزب توده با تمام ایراداتش تنها حزب مترقی و دموکراتیکی بود که شعار دفاع از کارگران و زنان و خلق‌ها را مطرح می‌کرد و جامعه را به سمت تحزب هدایت می‌کرد. ناراحتی من از رهبران این است که این بدنه را هم به نابودی کشانند. حزب توده در عرصه‌ی سیاسی شکست خورد اما در عرصه‌ی اجتماعی پیروز، مترقی و دموکراتیک بود. به همین دلیل گناه حزب بیشتر است.

فعالین سندیکاها اغلب توده‌ای‌ها بودند. البته بودند رهبران سندیکایی که توده‌ای نبودند مثل رهبر سندیکای کارگران دخانیات.

یکی از دلایلی که در سال ۳۲ سندیکاها ضربه خوردند این بود که شورای متحده‌ی مرکزی نیز دیگر نبود که کارها را سازمان دهد. زیرا همه‌ی اعضای رهبری‌اش که توده‌ای بودند یا دستگیر شده یا تحت تعقیب قرار گرفتند. پس سرکوبی حزب خواه و ناخواه به سرکوبی سندیکاها هم منجر شد. مثلا خودم می‌خواستم در راه‌آهن استخدام شوم. اما حزب گفت تحت تعقیبیم. بعد مرا به رشت فرستادند برای کار چاپخانه که در آن‌جا نشریه‌ی مردم را تکثیر کنیم برای گیلان.

اواخر ۳۴ دستگیر شدم و سال ۳۶ آزاد شدم و توسط یکی از خویشان در راه‌آهن استخدام شدم. ۲۵ سال در راه‌آهن بودم که اخراج شدم و بعد از انقلاب مجدداً به راه‌آهن رفتم.

### بعد از کودتا وضعیت سندیکاها چگونه بود؟

در سال ۳۶ آرام آرام سندیکاهایی که از سرکوب باقی مانده بودند، شروع به فعالیت کردند. ساواک از آن‌ها خواست که ۴ آبان را جشن بگیرند. چندین سرهنگ هم بالای سر هر کدام از این سندیکاها بودند. سفارت آمریکا بعد از کودتا بخش کارگری راه انداخت و در ایران بخش کارگری داشت که عده‌ای این افراد را به آمریکا بردند و آموزش دادند و برگرداندند. اما ما هم در سال ۴۰ سعی کردیم سندیکای چاپ را برپا کنیم. که به دلیل عدم وابستگی به آمریکا بازداشت شدیم و بعدتر هم از طریق حزب مردم خواستند که تشکیلات کارگری برپا کنند. علم که حزب مردم در اختیارش بود عده‌ای از افراد سابقا توده‌ای را جمع کرد تا تشکیلات کارگری برپا کند.

ارادل بودند. حزب توده هم هر چند اراده‌ی مقاومت نیز داشت و اگر مصدق درخواست مقاومت می‌کرد، قطعاً حزب هم حمایت می‌کرد و قطعاً شکست سختی به کودتا داده می‌شد. محافظ زاهدی سرگرد مهاجرانی بود که توده‌ای بود. حتا سرهنگ بختیار یک ستون را به یک افسر توده‌ای واگذار کرد و او رهبر ستونی بود که از همدان به تهران آمد و... ده‌ها نمونه‌ی دیگر که اگر حزب توده اراده‌ی مقاومت داشت قطعاً کودتا شکست می‌خورد و اگر مصدق دستور مقاومت می‌داد حتماً ایستادگی می‌شد.

### به نظر شما اشکالات آن دوره چه بود و چرا مقاومت نکردند؟

در آن روزها جو کلی آن بود که مجموعاً هر که "مرگ بر انگلیس" می‌گفت حزب توده او را به آمریکا منتسب می‌کرد. حزب در سال ۵۷ نیز همین اشتباه را تکرار کرد. هر که "مرگ بر آمریکا" گفت به شوروی متصل می‌دانست. در آن زمان در سال ۳۴ نیز با متلاشی شدن سازمان افسری و سازمان اطلاعات حزب توده پشتیبانی مبارزات مردم از میان رفت و رهبران مقاومت دستگیر شدند و از آن طریق فعالان کارگری هم سرکوب شدند و جنبش کارگری نیز تا مدتی کمر راست نکرد.

گفته می‌شود در فروردین ۱۳۳۰، بعد از ملی شدن نفت و روی کار آمدن مصدق، او نامه‌ای به بریتانیا نوشته و خواستار مذاکره با بریتانیا بر سر ملی شدن نفت بود. طبق اسنادی که موجود است و آبراهامیان می‌گوید کارگران در اردیبهشت ۳۰ یک اعتصاب سراسری در مناطق نفت‌خیز راه انداختند و خواهان خلع ید شدند و سپس حکومت علاء برکنار شد،

این یک حرکت و عمل خودبه‌خودی بود و بر سر خواسته‌های صنفی بود و ارتباطی به ملی شدن نفت نداشت. این را من در نقد آبراهامیان نوشتم. در آن نامه هم مصدق خواهان غرامت از بریتانیا بود و لاغیر.

### بعد از کودتا وضعیت سندیکاها چه شد؟

## کودتای ۲۸ مرداد

### نخستین گام سهمگین سلطه‌ی امریکایی

فریبرز رییس‌دانا

مصدق خیلی چیزها در باره‌ی احتمال تهاجم برای سرکوب نهضت ملی ایران و مبارزه‌ی ملی کردن نفت می‌دانست و تا آنجا هم که توان داشت در برابر آن مقاومت می‌کرد. اما بالاخره توان نهضت ملی در غیاب تحکیم، گسترش و پیوسته شدن جنبش کارگری به آن، محدود بود. اتحاد شوروی درست یا نادرست از منافع ملی خود به نفع مبارزات ملی و سوسیالیستی دست نمی‌کشید. استالینیسیم یا راه و روش سوسیالیسم در یک کشور (مام میهن بزرگ مرکب از جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز) ریشه‌دار بود. اتحاد شوروی از همان واقعه‌ی آذربایجان و دسامبر ۱۹۴۵ از مقابل امریکا و آمادگی این کشور امپریالیستی برای به راه انداختن جنگ سرکوب اتمی علیه اتحاد شوروی می‌گریخت. سوسیالیسم در یک کشور به شیوه‌ی غیردموکراتیک و وارد شدن در مسابقه‌ی تسلیحاتی به جای تجهیز طبقاتی توده‌ها نتایج اقتصادی و سیاسی‌ای داشت که مانع یاری رساندن واقعی شوروی به حزب توده‌ی ایران یعنی حزب طرفدار شوروی با مرام سوسیالیستی یا کمونیستی به ویژه در بزنگاه‌های حیاتی می‌شد چه برسد به یاری رساندن به نهضت ملی ایران که بالاخره پس از سی تیر ۱۳۳۱ حزب توده بالاخره در دفاع از آن برآمد.

مصدق خیلی چیزها می‌دانست: در نهم اسفند ۱۳۳۱ اوباش تحت فرماندهی برادران شاه به خانه‌ی دکتر مصدق حمله کردند. مصدق می‌دانست که این سرآغاز عملیات سرکوبگرانه‌ی دیگر است (که بعدا در نماد شعبان بی‌مخ تجلی یافت). نشانه‌هایی در دست است که آیت‌اله کاشانی، آیت‌اله بهبهانی، غلامحسین فروهر، سرلشگر بهارمست و کسان دیگری از این حمله‌ی اوباش حمایت کرده بودند. مصدق در مراسم نوروز ۱۳۳۲ بر خلاف رویه‌ی مرسوم نزد شاه حضور نیافت. مصدق از دخالت‌ها و

عده‌ای از منتقدین حزب توده هم به سمت باهری و ... رفتند و گفتند که ما عضو حزب مردم نمی‌شویم، اما اگر مستقل باشد، حرفی نداریم. با مذاکراتی که بین باهری و علم شد به توافق رسیدند و موافقت شد که مستقل باشد و سندیکایی مانند فلزکار مکانیک در این احوال شکل گرفت که از بنیان‌گذاران آن اسکندر صادقی‌نژاد و جلیل انفرادی بودند. این دو بعدا به سازمان چریک‌های فدایی پیوستند و در درگیری‌های سال ۱۳۵۰ کشته شدند.

بعد از گسترش سندیکای چاپ، کار نزدیک بود به اعتصاب بکشد و حزب مردم هم در انتخابات مجلس ۲۰ می‌خواست ما از کاندیداهای شان حمایت کنیم که نکردیم و آن‌ها هم ما را تعطیل کردند.

### تفاوت کار سندیکایی بین قبل کودتا و بعد از کودتا چیست؟

سندیکاها با کودتا از بین نرفت اما بین ۳۲ تا ۳۷ پنج سالی سکوت بود و مجدداً از ۳۷ به بعد شکل گرفتن و اعتصابات متعددی هم انجام دادند. مانند اعتصاب کوره‌پزخانه‌ها در سال ۳۸ که تاثیر زیادی در جامعه داشت.

البته بعضی سندیکاهایی که تحت رهبری حزب توده نبود مانند خبازها همیشه بودند و هم‌چنین بعد از ۱۵ خرداد ۴۲ نیز مجدداً سرکوب شدند. در واقع بعد از سرکوبی سال ۴۲ هم جنبش کارگری نیز بی‌نصیب نماند.

### به نظر شما حرکت ۲۸ مرداد چه بود؟

قیام ارادل و اوباش در غیبت مردم و نیروهای مترقی.

با تشکر از شما.



در روز بعد با موافقت آیت‌اله کاشانی به وسیله‌ی میراشرفی و سرمایه‌دار بزرگ ضد مصدق از عوامل کودتا و فرد بسیار مزدور و فاسد و دار و دسته‌چی زمان شاه به مجلس آمد و آن‌جا متحصن شد. کاشانی، رییس مجلس، به این متحصن که دلیل خود را سلب آزادی و امنیت خویش اعلام کرده بود، یاری رساند و در نامه‌ای نوشت: "در بازرسی مجلس از سرلشگر زاهدی پذیرایی شود" و سپس او را به ساختمان مجلس سنا بردند تا آسایش و امکانات لازم را داشته باشد. عصر همان روز کاشانی به دیدن او رفت و با او روبوسی کرد و او را میهمان مجلس و خادم به نهضت خواند. او آنجا برای کودتا پروار شد و پرورانده شد. مصدق همه چیز را می‌دانست و کاشانی و بقایی و مکی و زاهدی را شناسایی کرده بود و تلاش خود را نیز برای مقابله به کار برد. بقایی که نماینده‌ی حوزه‌ی کرمان در مجلس هفتم بود، از مصونیت قضایی خود استفاده کرد و جریان پی در پی توطئه‌ها را به اجرا در می‌آورد. او هیچ‌گاه در دادگاه حاضر نشد و پیرامون قتل افشار طوس توضیحی نداد. روزنامه‌های وابسته به دربار کاشانی و انگلیس در این اثنا شروع به نوشتن چیزهایی کردند که ظاهراً درد مردم بود اما عملاً باعث گمراهی آنان می‌شد و آن این که نه شاه و نه خاندان‌های پولدار و نه میراشراف و اوباش و روحانیانی چون بهبهانی، شمس قنات‌آبادی و کاشانی، بلکه این افشار طوس بوده که مال و منال‌دار بوده و کارهای خلاف اخلاق و شنیع انجام می‌داده است. بعدها به هر حال شماری از نظامیان دست در کار قتل افشار طوس، که پس از سی تیر به دلیل خیانت و فساد از ارتش تصفیه شده بودند، جنبه‌هایی از این توطئه و شخصیت‌های نام برده‌ی پشت صحنه را فاش کردند. اما همه چیز بی‌نتیجه پایان یافت.

مصدق می‌دانست که میتینگ‌های مشکوک، حمله‌های ناگهانی و محرکت به دفاتر وابسته به اصل چهار، تهدیدهای متقابل امریکا، توهین‌های بسیار زشت و نمایش خیابانی علیه روحانیون و متوجه کردن مدام و با برنامه‌ی همه‌ی تقصیرها به حزب توده، که اتفاقاً

وساطت‌ها و توطئه‌های کاشانی برای برکناری نهضت ملی باخبر بود. میانه‌ی او با آیت‌اله کاشانی بی‌سبب تیره نشد. اعوان و انصار شعبان بی‌مخ و دار و دسته‌هایی که برای ترور شخصیت‌هایی چون دکتر فاطمی، وزیر خارجه‌ی مصدق اقدام می‌کردند، اینجا و آنجا پرده از راز حمایت کاشانی از جریان‌های ضد ملی برداشته بودند.

وقتی یکی از مقام‌های بلندپایه‌ی وزارت خارجه‌ی امریکا در پاکستان بود، طرح ربایش و ترور افشارطوس، رییس شهربانی دولت مصدق با همکاری مستقیم خطیبی، سرلشگر مزینی، دکتر بقایی (که همیشه با کاشانی هم‌آهنگ بود) سرلشگر زاهدی، سرتیب منز سرتیب بایندر، سرگرد بلوچ و راننده و یکی دیگر از عناصر آنان به اجرا درآمد. افشار طوس را به بهانه‌ی واسطه شدن بین بقایی و مصدق به منزل حسین خطیبی در خیابان خانقاه کشانند و آنجا او را بیهوش و سپس دست و پا بسته به تپه‌های لشکرگ بردند و سربه نیست کردند. مرگ او، که پیش از مرگ شکنجه‌هایی سخت از قبیل کشیدن ناخن را (با کدام متخصص؟) تجربه کرده بود، نه تنها به امریکا پیام می‌داد که ایران ناامن است، بلکه واقعا ایران را ناامن و مهیای کودتا و مداخله می‌کرد. جسد افشار طوس، پس از اطلاع مخفیانه‌ی افراد ناشناس به ماموران انتظامی در غار تلو کشف شد. فرمانداری نظامی در بیانیه‌ی ربودن و ترور افشارطوس را افشا کرد. اما به جز یکی دو اسم، ریشه‌ی اصلی ترور، زیر فشارهای متعدد دربار و حضور ارتش، بررسی نشد. اما مشخص شد که هدف ساقط کردن دولت مصدق و ایجاد کابینه‌ای نیمه نظامی به ریاست بقایی و حضور منز، بایندر و فرماندهی زاهدی در چارچوب نظام شاهنشاهی بوده است. هدف‌های بعدی ترور فاطمی، شایگان، ریاحی و زیرک‌زاده و دیگران بود ...

پس از آن که ماموران انتظامی وفادار به دولت از زاهدی پس از بررسی و با ذکر دلایل به عنوان عامل ترور یاد کردند و از او خواستند که خود را به شهربانی معرفی کند، وی به عوض این کار

محل تظاهرات علیه مصدق بود. زنده یاد فروهر را در آن جا کتک زدند زیرا توطئه‌ها و خطرها را افشا و از مصدق حمایت می‌کرد. با توده‌ای‌ها که مخالف توطئه علیه مصدق بودند برخورد چماقداران و چاقوکشانه می‌شد. از آن سو نیز برادران دالس، سیا، ژنرال شوراتسکف، کریمیت روزولت با یاری اشرف پهلوی، برخی ژنرال‌های شاه، اردشیر زاهدی، عناصر خود فروخته داخل نهضت و حتا روحانی نمایان در حال رفت و آمد و تامین مالی برای هزینه کردن به نفع کودتا بودند. بازاریان به رهبری برادران رشیدیان نیز در میان اصناف و سرمایه‌داران به فعالیت مستمر پرداخته بودند. هر چه زمان می‌گذشت ماهیت طبقاتی ضد کارگری و ضد سوسیالیستی آشکارتر می‌شد، البته نه همه‌ی اعضای نهضت ملی و نه حزب توده به تکالیف پیشگیرانه و کار کرد مستقل و عقلایی انقلابی خود عمل نکردند. کودتاچیان و سرکردگان ضد نهضت ملی در باغی در ولنجک جلسات مدام داشتند. کاشانی و بازاریان و ارتشیان و بروکرات‌ها همراه نیز در جریان بودند. رضا جعفری که بعدها وزیر فرهنگ کودتا شد و پیش از آن مدیرکل فرهنگ آذربایجان بود با لباس مبدل تکدی جلوی باغ ولنجک مراقب اوضاع بوده تا کسی از راز کودتا خبردار نشود.

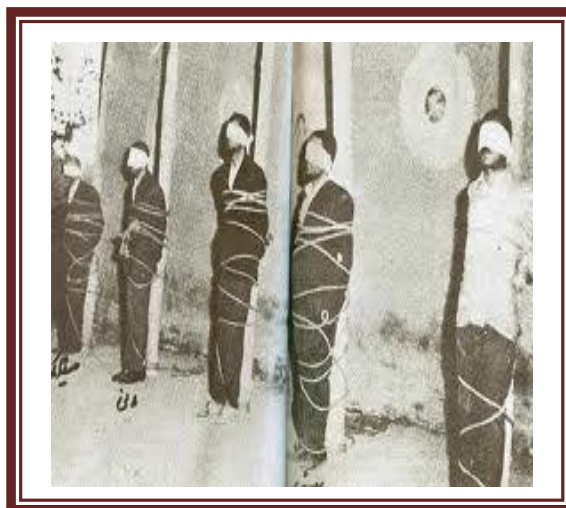
پیام‌های اصلی را آیزنهاور رییس جمهور امریکا و آلن دالس رییس سازمان سیا می‌دادند. در شرایطی که حزب توده به کمترین اقدام عملی برای مقابله با توطئه‌ها دست زده بود، اولی ایران را در بست در خطر کمونیست‌ها می‌دید و دومی، که به اتفاق برادرش جان فاستر دالس وزیر خارجه یک زوج نفرت‌انگیز نئوفاشیستی بودند، از نفوذ کمونیست‌ها در درون نهضت به رهبری مصدق که عنقریب هم کار را تمام می‌کند و جامعه را کمونیستی می‌سازد دم می‌زدند. همه‌ی شواهد تاریخی از جمله متن مذاکرات مصدق و مریم فیروز و خاطرات نوشته شده‌ی این مرد بزرگ و آنچه که در دادگاه گذشت نشان می‌داد که چنین خطری وجود ندارد. خطر فقط در برانگیخته شدن جنبش کارگری، سوسیالیسم و

همین حزب آن زمان با حواس جمعی متوجه بود تا گزکی به دست عناصر راست و افراطی ندهد، و این اقدامات مشابه برپا می‌شدند تا مداخله‌ی نظامی و کودتای امریکایی را زمینه‌سازی و توجیه کنند. توطئه‌ها و مداخله‌های ضد نهضت ملی که در نهاد خود ضدکارگری و ضدسوسیالیستی نیز بودند، هر چند نظام مقاومتی موفق‌تری را که می‌بایست با یاری حزب توده و عمل کرد مستقل این حزب نیز می‌بود همراه نبود، ولی به هر حال از سوی نیروهای مردمی افشاگری می‌شد. در تاریخ ده تیر ۱۳۳۲ مجلس زیر فشار افکار عمومی از رای دادن به آیت‌اله کاشانی امتناع کرد و دکتر معظمی را به ریاست مجلس برگزید. خشم کاشانی افزون‌تر شد. بالاخره در ۲۳ تیر ۱۳۳۲ فراکسیون نهضت ملی در خانه‌ی دکتر مصدق تشکیل جلسه داد و در آنجا تصمیم گرفته شد برای انحلال مجلس که به محل توطئه‌ها تبدیل شده بود اعضای فراکسیون برابر حق قانونی خود استعفا به دموکراسی واقعی، یعنی مراجعه به آرای مستقیم مردم (رفراندوم) برای تعیین تکلیف وضع مملکت بحران زده که در معرض بیشترین مداخله‌های خون‌بار خارجی بود متوسل شوند. کاشانی که موقعیت خود را به شدت در خطر دیده و امکان کودتا را تضعیف شده می‌دانست این بار برخلاف همه‌ی قانون‌شکنی‌ها و همکاری با گروه‌های ترور و ایجاد اخلال در امنیت چهره عوض کرد و از در دفاع از قانون در آمد. از همان زمان نیز راست‌های افراطی امریکایی - اروپایی بر آن شده بودند تا بیانیه‌هایی منتشر کنند و در مقابل خطر سوسیالیسم و جنبش‌های کارگری و دموکراسی را حکومت قانون - همین قانونی که زیر سیطره‌ی ارباب سلطه است - تعریف کنند و نگذارند معنای واقعی دموکراسی، یعنی حکومت مردم شناخته و ترویج شود.

از این سو مقاومت توانست پس از مدت‌ها تلاش و تحمل حمله‌های خونین اوباش در ۱۲ مرداد رفراندوم را برگزار کند که در آن اکثریت قریب به اتفاق مردم به انحلال مجلس رای دادند. بهبهانی و کاشانی خشمگین بودند. منزل کاشانی از ماه‌ها پیش

نشود آنها کمکی نمی‌توانند بکنند." و باز این که غرامت هم فقط عبارت از ارزش مایملک نیست.. " مصدق بر آن بود که این قرینه‌ها نشان می‌دادند که آنها آماده‌ی برداشتن دولتی هستند که حاضر نیست نا مستقل و جزیی از بلوک غرب شود. مصدق نمی‌خواست از طریق این مجلس توطئه‌گر، دولت او ساقط شود و این کار هم جنبه‌ی قانونی به خود بگیرد. او می‌خواست فریب دادن مردم را خنثی کند. کاشانی این راه فریب را پیش گرفته بود.

به این ترتیب مصدق در مسیری مردمی به انحلال مجلس و مراجعه به آرای مردم اقدام کرد. مراجعه به مردم پیش‌بینی درخشان مصدق از اوضاع بود. در حالی که قانون‌خواهی کاشانی چیزی نبود جز درخواست کودتای امریکایی از وحشت مردمی شدن همه جانبه‌تر دولت و از این که ملاحظه می‌شد سندیکاهای اتحادیه‌ها تشکل‌های کارگری و مردمی مستقل رو به فزونی گذاشته‌اند. گرایش‌های رادیکال و رها از سلطه و عوام‌فریبی بالا می‌گیرد. مصدق گفته بود در اقدام اولیه یعنی



کودتای ۲۵ مرداد موقع حرکت تانک‌ها و افراد مسلح برای دستگیری او نه فرمانداری نظامی ممانعت کرده بود و نه حتی یک گزارش ساده از این اقدام به او داده بود. مصدق می‌گفت من با دستگاهی کار می‌کردم که زیر نفوذ استعمار بود.

در آخرین مراحل منجر به کودتای ۲۸ مرداد صف‌آرایی مردم و کارگری و ملی و مستقل در کنار صف‌آرایی استعماری و امپریالیستی و وابستگان به بازار و روحانیون وابسته و سرمایه‌داری و ملک‌داری ایران نمودی باز یافته بود. اگر مقاومت نهایی در مقابل کودتای ۲۸ مرداد به صورت صدور فرمان مصدق و آمدن به خیابان‌ها و احتمالاً بسیج شدن حزب توده و اتحادیه‌های کارگری

آگاهی توده‌ها بود. به هر حال هر خطری هم بود نمی‌توانست بالاتر از خطر اشراف، میراشرافی، شعبان بی‌مخ، سردسته‌های اجیر شده‌ی تن فروشان، اردشیر زاهدی، تیمور بختیار و برادران معتاد شاه باشد. ایجاد احساس دشمنی و خطر با عدالت خواهان و مبارزان پیگیری استقلال و آزادی ریشه‌دار و حتا در نزدیکان مصدق نیز رواج داشت. منجمله می‌توانیم به سخنرانی‌های مهندس بازرگان اشاره کنیم که از مدت‌ها پیش در اینجا و آنجا و در مسجد سپهسالار انجام می‌داد و در مقابل جنبش کارگری فراگیر و جنبش رادیکال فقط و فقط به چپ‌ها و کمونیست‌ها حمله می‌کرد. آنها را خطر الحاد می‌دانست که باید اصلی‌ترین

آماج مبارزه‌ی مردم باشند و به ویژه آنها را به خاطر درخواست‌شان، کار، بهداشت و عدالت منحرف و ضدخدا معرفی می‌کرد.

در باره‌ی رفتارندوم و انحلال مجلس حرف‌های زیادی گفته شده است. اما خوب است چیزهای مهمی را هم در اینجا ذکر کنیم. مصدق تقریباً یک ماه پیش از وقایع مرداد ۱۳۳۲، که تقریباً از ده مرداد ضرب‌آهنگ‌های

سرکوب‌گرانه و براندازنه‌ی ضد مردمی آن منظم‌تر شده و افزایش هم می‌یافت، پیش‌بینی کرده بود که مجلس دست بالا تا یک ماه دیگر در شرایط غافلگیرکننده‌ای، از طریق سیستم رای‌گیری خود، دولت را ساقط و از این طریق نهضت را به بیگانگان واگذار می‌کند. مصدق دو دلیل قوی در دست داشت: یکی سر باز زدن تقریباً ناگهانی دالس نماینده‌ی امریکا بود از ملاقات با فواد روحانی فرستاده‌ی نفتی مصدق و دیگری پاسخ امریکابه نامه‌ی مصدق بود که برخلاف آنچه جعل می‌کنند نشان‌دهنده‌ی تمایل مصدق به حل مسالمت‌آمیز قضیه و کسب حقوق ملت ایران بود. پاسخ امریکا این بود: "تا نفت ایران به واسطه با انگلیسی‌ها حل

اراده‌ی مردم و حکومت‌های متمایل به چپ، کارگری و سوسیالیستی و برای پیشگیری از جنبش جهانی سوسیالیستی در کشورهای محروم و تحت سلطه و جهان سوم است. متحد اصلی آمریکا، ارتجاع و سرمایه‌داری سوداگر داخلی بود: "ایام سلطنت مستدام باد" این درنامه‌ی کاشانی آمده است که در روز پس از کودتا ملاقات مفصلی با زاهدی فرمانده‌ی کودتا داشت.

امریکا با این کودتا قدرت محدود را از مردم، تشکل‌های مردمی، کارگران و تشکل‌هایشان گرفت و به سرمایه‌داری درباری و دولتی، بازاریان، جیره‌خواران داد تا آن‌ها نیز بورژوازی کمپرادور ایران را پایه‌گذاری کنند و به شنیع‌ترین و کثیف‌ترین اقدامات همه‌ی جریان‌های رادیکال و کارگری متوسل شوند. نتیجه‌ی نیمه‌تمام ماندن جنبش مردمی، فقط پیروزی سرمایه‌داری نوگرایی درباری نبود، بلکه جان دوباره گرفتن سرمایه‌داری سوداگر و سنتی و بازاری‌ای بود که خود را در سرنگون کردن مصدق سرزنش و نقد نکرد اما از به قدرت رساندن شاه که سهم کاهنده‌ای به آنها داد، پشیمان شد. این جریان اقتصادی واپس‌گرا بالاخره هم نتیجه‌ی مبارزات عدالت‌خواهانه و کارگری ایران در متشکل شدن مبارزاتی دهه‌های چهل و پنجاه را در رویای ایدئولوژی عوام‌فریبانه غوطه‌ور ساخت و خود بر اریکه‌ی قدرت نشست و وارد کارزارهای بعدی شد که بحث آن به بعد موکول می‌شود. به هر حال این سرمایه‌داری هم نهضت ملی و هم انقلاب ۵۷ را به شکست کشاند و به سرعت به بخشی از سلطه‌ی سیاسی و اقتصادی تبدیل شد. بخشی از سرمایه‌داری و پیمانکاری نولیبرالیسم وطنی و توجیه‌گر آن‌ها مستقیماً بازمانده‌های همان یاران کودتا هستند.

شکل می‌گرفت، به نظر می‌رسد با توجه به این توان کودتای ۲۸ مرداد شکست می‌خورد. اما آمریکا عزم خود را جزم کرده بود که به هر صورت حتا به صورت بمباران مداوم زمینی و هوایی و به صورت به حرکت در آوردن عناصر وابسته به بازار و به روحانیون وابسته تحت حمایت ارتش و مزدورگیری و خون‌ریزی و جنگ داخل مقاومت را خورد کند، اگر نه در ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ مرداد یا در شهریور را، به هر حال هر چه زودتر و شاید بیش از آغاز شروع به کار مدارس و دانشگاه‌ها. مصدق از خون‌ریزی و حکومت وحشت پرهیز کرد و البته پول و نیرو و سازمان قدرت‌مندی نیز در اختیار نداشت.

مداخله‌ها، توطئه‌ها و ترورها و کودتاها و بالاخره به زانو در آوردن نهضت ملی که منجر به سرکوب و دستگیری و اعدام ده‌ها نفر به ویژه از میان سازمان مترقی و فداکار افسران حزب توده و ملی‌های وفادار شد، انجامید. این در واقع چیزی جز بخشی از سلطه‌گری آغازین آمریکا در جهان و به ویژه در مقابله با نیروهای رادیکال و چپ و کارگری نبود. آمریکا بیش از آن بخت خود را به طور موفقیت‌آمیزی در گواتمالا آزموده بود. آمریکا از تاثیرگذاری جنبش ملی کردن نهضت نفت بر جنبش‌های رهایی بخش جهان و به ویژه در خاورمیانه، چنان که در مصر، غنا، اندونزی، و خیلی جاهای دیگر اثر گذاشت، می‌هراسید. آمریکا از این که جنبش کارگری خود را از محافظه‌کاری‌ها و ملاحظه‌کاری‌های شوروی و حزب توده برهاند یا این حزب را به خاطر آمادگی واقعی که در درون خود داشت به سمت حرکت مستقل و مبارزه‌ی مستقل سازمان‌های کارگری بکشاند در هراس بود. آمریکا آن زمان پایه‌گذار امپریالیسم جهانی، پس از تبدیل شدنش به قدرت برتر جهانی پس از جنگ، بود. چنان که در میانه‌ی دهه‌ی هشتاد قرن گذشته نیز مسیر نوامپریالیسم را پیمود و در واقع در چارچوب سیاست‌های جهانی‌سازی آن را پایه‌گذاری کرد. مداخله‌های خون‌ریز و بی‌شرمانه‌ی نظامی در همه‌ی جهان در دو دهه‌ی اخیر، جنبه‌هایی از نوامپریالیسم و تهاجم‌گرایی ذاتی آمریکا در مقابل



## جنبش کارگری و کودتای ۲۸ مرداد

### علیرضا ثقفی

جنبش کارگری که در دوره حاکمیت رضاشاه با سرکوب شدید مواجه بود، پس از اخراج رضا شاه از ایران در شهریور ۱۳۲۰ توسط متفقین بار دیگر به صورت علنی به صحنه آمد. فعالان کارگری و نمایندگان کارگران با استقرار دیکتاتوری رضا شاه به شدیدترین وجه سرکوب شدند. از جمله اعتراضات کارگری وسیع در دوران رضاه شاه اعتصاب کارگران نفت در سال ۱۳۰۸ بود که رهبران کارگری فعال در اعتصاب دستگیر شده و تا سال ۱۳۲۰ در زندان بودند.

پس از سرنگونی رضا شاه، فعالان کارگری به سرعت دست اندر کار تشکیل سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری شدند. چند ماه پس از سرنگونی رضا شاه اولین سندیکاها و اتحادیه‌ها تشکیل شد و ظرف دو سال شورای متحده کارگری به وجود آمد که یک فدراسیون سراسری کارگران بود. این امر سبب شد که نیروی کارگران در سطح کشور و منطقه به صورت نیرویی مهم و تعیین‌کننده درآید. در بین سال‌های ۳۲-۱۳۲۰، جنبش کارگری آن چنان اهمیتی پیدا کرد که بدون در نظر گرفتن آن، دولت‌ها نمی‌توانستند تصمیمی بگیرند...

اعتراضات کارگری در سال‌های ۱۳۲۳ و ۱۳۲۵ آن چنان وسیع و سراسری بود که دولت‌ها مجبور بودند به آن توجه کنند. به خصوص اعتصاب سراسری کارگران نفت در تیرماه ۱۳۲۵ که به درگیری شدید میان کارگران و عوامل شرکت نفت انگلیس منجر شد و در آن بیش از ۵۰ نفر کشته و صدها نفر زخمی شدند. شاید بتوان آن را آغازی بر ضرورت ملی شدن صنعت نفت دانست، زیرا در سرکوب این اعتراضات، دخالت دولت انگلیس برای تحمیل شرایط غیرانسانی شرکت نفت انگلیس آشکار و بدون پرده‌پوشی صورت می‌گرفت. در جریان مبارزات کارگران، به خصوص کارگران شرکت نفت در سال‌های دهه ۳۰، دولت انگلیس به مسلح کردن عشایر وابسته به خود و راه‌اندازی دار و دسته‌های مزدور و هم چنین آوردن تفنگ‌دار به سواحل جنوب مبادرت می‌کرد و در حقیقت اعتراضات کارگران را نوعی جنگ علیه خود می‌دانست. مقاومت کارگران در تمام این سال‌ها به گونه‌ای بود که دیگر همانند سابق شرکت نفت انگلیس توان غارت بی‌سرو صدا و استخراج

بدون هزینه‌ی منابع نفتی را نداشت. رفتار استعمارگرانه‌ی دولت انگلیس در مناطق نفتی، (یک سگ مسیو انگلیسی خرجش بیش از ده‌ها کارگر نفت بود) سبب عکس‌العمل‌های مردم جنوب و به خصوص کارگران می‌شد و در حقیقت کارگران در صف مقدم مبارزه با استعمارگران قرار داشتند و مبارزات آنان به خصوص اعتصاب‌های سراسری در سال‌های ۱۳۰۸-۱۳۲۳-۱۳۲۵-۱۳۳۰ و کشتار کارگران و دستگیری رهبران آنان بیان‌گر آن است که کارگران در صف مقدم مبارزه برای استقرار حاکمیت بر صنایع نفت بودند. این امر به خوبی توسط سایر اقشار اجتماعی و هم چنین دولت‌مردان قابل درک بود، زیرا آنان نیز نمی‌توانستند این مبارزات را نادیده بگیرند. از دولت‌مردان مزدور گرفته که همواره سعی می‌کردند وفاداری خود را به اربابان انگلیسی با سرکوب کارگران نشان دهند، تا دولت‌مردان ملی در آن دوران، که در مجموع از مبارزات کارگران حمایت می‌کردند، همه می‌دانستند هر گونه مبارزه با استعمار انگلیسی بدون کمک کارگران امکان‌پذیر نیست. هر چند کارگران در آن دوره دارای آن چنان سازماندهی و تشکیلاتی نبودند که بتوانند مستقلاً قدرت را به دست گیرند، اما دارای آن چنان توانایی بودند که دولت‌مردان نمی‌توانستند بدون به حساب آوردن آنان برنامه‌های خود را به پیش ببرند.

در این زمینه دو برخورد متفاوت دولت‌مردان مزدور انگلیس و دولت مردان ملی با کارگران خود نشانه‌ای از توانایی کارگران و تشکلهای کارگری است. برای بررسی بیشتر این موضوع به چند برخورد تاریخی می‌توان در این میان توجه کرد.

اولین تظاهرات کارگران جنوب پس از سرنگونی دیکتاتوری رضا شاه، در روز کارگر سال ۱۳۲۴ بیانگر آن بود که نیروی عظیمی وارد صحنه شده است که تا آن زمان دست کم گرفته می‌شد. شرکت بیش از ۸۰ هزار نفر در مراسم روز کارگر و درخواست افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار و حق مسکن و هم چنین به رسمیت شناخته شدن تشکلهای کارگران، نشان داد که نیروی اجتماعی کارگران در صف مقدم مبارزه برای حق حاکمیت بر منابع و معادن قرار دارند.

علاوه بر آن مبارزات کارگران جنوب در سال بعد، یعنی تیرماه ۱۳۲۵ که منجر به کشته شدن بیش از ۵۰ نفر و زخمی شدن صدها نفر و سپس

را مسوول جان اتباع انگلیسی دانستند (گزارش ۱۳۳۰/۰۲/۰۴ - وزیر مشاور انگلیس به مجلس عوام صفحه ۵۹ اسناد و مکاتبات نفت - دکتر محمد مصدق) در این گزارش آمده است که نخست‌وزیر ایران (در آن زمان علا نخست وزیر بود) از این که چند انگلیسی در جریان این اعتراضات کشته شده‌اند اظهار تاسف کرده، این امر نشان می‌دهد که وسعت این اعتراضات چگونه بوده و کارگران به عنوان اصلی‌ترین و واقعی‌ترین پشتیبان خلع ید از استعمارگران تا چه حد آماده مبارزه بوده‌اند...

اتفاقا به همان گونه که گفته شد و سیاست‌مداران مزدور انگلیس نظیر شاه و درباریان در هر زمان ضدیت خود را با کارگران نشان می‌داده و

نوکری حقیقی خود را در برابر استعمارگران به نمایش می‌گذارند. برعکس سیاست‌مداران مستقل و طرفدار ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از استعمارگران، می‌دانستند که بزرگ‌ترین پشتیبان آنان در این زمینه کارگران و زحمت‌کشان هستند.

به همین جهت هنگامی که کارگران نفت در جریان مبارزات ملی شدن این صنعت برای چند ماه حقوق نگرفته بودند و دولت به علت تحریم نفتی توان پرداخت حقوق آنان را نداشت، دکتر مصدق برای پرداخت

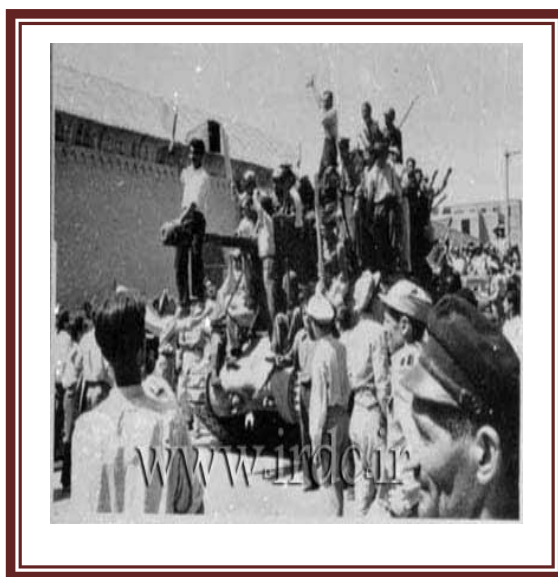
حقوق کارگران نفت، برای اولین بار دست به انتشار اسکناس بدون پشتوانه زد. در این مورد، حتی بسیاری از همراهان قبلی او در برابرش ایستادند و در مجلس استیضاحش کردند. کشمکش بر سر این مساله آنقدر بالا گرفت که در انتها منجر به کودتای ۲۸ مرداد شد. بسیاری از کسانی که به ظاهر طرفدار خلع ید از انگلیسیان بودند، هنگام عمل و حمایت از کارگران نفت، خود را کنار کشیدند و به یاران نیمه راه تبدیل شدند، زیرا که قدرت‌گیری کارگران را خلاف منافع خود می‌دیدند... و کارگران پی‌گیرترین طرفداران ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از استعمارگران بودند... به همین جهت کودتاگران نیز بزرگ‌ترین دشمن خود را در این زمینه کارگران می‌دانستند و پس از کودتا بیشترین فشار و

دستگیری و تبعید هزاران نفر از کارگران و فعالان کارگری خوزستان شد، نقطه عطفی در مبارزات کارگران علیه سیاست‌های استعماری انگلستان بود. در این مبارزات کارگران صف آرایی کرده و به جنگ متقابل می‌پرداختند. تا قبل از آن سیاست‌های آپارتاید (جدایی نژادی) در مناطق نفتی حاکم بود و کارگران نفت حق ورود به محل زندگی و تفریح انگلیسیان را نداشتند و از هیچ حق و حقوق انسانی در برابر روسای شرکت نفت برخوردار نبودند. حتی ارتش و مقامات دولتی نوکران گوش به فرمان شرکت نفت انگلیس بودند و استاندار خوزستان را شرکت نفت تعیین می‌کرد. اما پس از مبارزات سال‌های ۲۴ و ۲۵ کارگران بود که اولین قانون کار تصویب شد و حداقل حقوق، حق

مسکن، خواربار و غیره و تا حدودی حقوق کارگران به رسمیت شناخته شد و اولین بار بود که قدرت مطلقه استعماری در مناطق نفت جنوب به چالش کشیده می‌شد و انگلستان دیگر آن قدرت مطلق را نداشت.

بر طبق اسناد موجود اولین حامیان ملی شدن صنعت نفت، کارگران نفت جنوب بودند. آن‌ها با اعتصاب و اعتراض سراسری در روزهای پس از ملی شدن صنعت نفت اعتراضات کارگری ۲۵ فروردین ۱۳۳۰ اولین گام‌ها را در جهت خلع ید از انگلیسیان برداشتند. اعتصابات و

اعتراضات کارگری برای خلع ید انگلیسیان از فردای تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت آغاز شد. کارگرانی که در دوران حاکمیت انگلستان بر جنوب و مناطق نفت‌خیز بیشترین خسارت و ستم را از این اشغال‌گران دیده بودند، بارها و بارها از جانب آنان شکنجه، دستگیر و کشته شده بودند. بارها و بارها حقوق آنان پایمال شده بود، اکنون خواهان بیرون راندن انگلیسی‌ها بودند. آن‌ها اولین هم‌آوردانی بودند که به سرعت دست به کار خلع ید از شرکت نفت انگلیس شدند. اعتراضات و اعتصابات فروردین ۱۳۳۰ (لازم به ذکر است که قانون ملی شدن صنعت نفت ۱۲۹ اسفند ۱۳۲۹ تصویب شد) آن چنان عمیق و گسترده بود که انگلیسیان به وحشت افتادند و در یک یادداشت شدیدالحن دولت ایران





پس از کودتای ۲۸ مرداد، جنبش کارگری به رغم آن که به شدت مورد تهاجم قرار گرفت و سرکوب شد، اما از پای ننشست. در تمام دوران پس از کودتا، تا هنگام فرا رسیدن دوران سرنگونی شاه و سلطنت، مبارزات خود را ادامه داد. از فردای کودتا اعتراضات پراکنده در تمامی مناطق کارگری ادامه داشت. و در سال‌های ۱۳۳۷ و ۳۸ به اعتصاب سراسری کشید. از مهم‌ترین این اعتراضات، اعتصاب سراسری کارگران کوره‌پزخانه‌ها در خرداد ماه ۱۳۳۸ بود. آن‌ها خواهان افزایش دستمزد ۳۵ درصدی بودند و در این زمینه هم‌بستگی کاملی میان کارگران حکم فرما بود. اما مقامات کودتا که از این اعتراض سراسری کارگران به خشم آمده بودند و گمان می‌کردند که کارگران از قدرت کودتا ترسیده‌اند، برای کارگران لشکرکشی کردند. کارگران شجاعانه در برابر نیروهای کودتا ایستادند. در زد و خوردی که میان ارتش و کارگران صورت گرفت، بیش از ۵۰ کارگر کشته شدند و صدها نفر زخمی بر صحنه نبرد بر جای ماند. عده زیادی دستگیر شدند. در انتها کودتاگران مجبور شدند در برابر خواست کارگران عقب‌نشینی کنند.

هم زمان با اعتصاب سراسری کارگران کوره پزخانه‌ها، کارگران کارخانه نساجی وطن اصفهان که در جریان کودتا مورد تهاجم قرار گرفته و بسیاری از آنان بازداشت و یا اخراج شده بودند، بار دیگر دست به اعتصاب زدند. در زد و خوردی میان آنان و ارتش کودتا، بیش از ۱۰ نفر از کارگران کشته شده و تعداد زیادی زخمی در صحنه‌های نبرد کارگران و ارتش شاه برجای ماند.

رژیم کودتا که خواست اصلی‌اش غارت منابع و معادن و سر به راه کردن نیروی کار بود هیچ گاه در این صحنه از نبرد، پیروزی کامل به دست نیاورد و هر بار که فشار را بر کارگران افزایش می‌داد، آنان نیز به مقابله بر می‌خواستند. این امر از امتیازاتی نمایان است که کارگران در دوره‌ی رژیم کودتا به دست آوردند. در رژیم کودتا کارگران موفق شدند حداقل دستمزد را افزایش دهند. بیمه‌های اجباری را به دست آورند. حق

شکنجه و دستگیری را متوجه کارگران و نمایندگان آنان می‌کردند، دستگیری فعالان کارگری، شکنجه و زندانی کردن آنان در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ادامه داشت.

امروز تقریباً اکثریت قاطع جناح‌های سرمایه‌داری، ملی شدن صنعت نفت را امری منفی می‌دانند و بسیاری از آنان با آوردن عذر تقصیر به پیشگاه نظام شاهنشاهی گاه می‌گویند بهتر نبود به همان اصلاحات شاه بسنده می‌کردیم و دچار این همه مصیبت نمی‌شدیم یا بسیاری از آنان می‌گویند بهتر بود همان قرارداد گس‌گلشائیان را می‌پذیرفتیم و دچار آن همه عذاب نمی‌شدیم. سلطنت‌طلبان سابق که تکلیف‌شان مشخص است. بخش‌های زیادی از محافظه‌کاران حکومتی و اصلاح‌طلبان و حامیان

سابق نهضت ملی دست از سر ملی شدن صنعت نفت برداشته و در تطهیر کودتاگران و محکومیت نیروهای رادیکال صحبت می‌کنند. حتا فردی مثل غلامرضا نجاتی، که به اصطلاح خود را هوادار مصدق می‌داند، در کتاب تاریخ‌نگاری خود می‌گوید:

"پس از کودتای ۲۵ مرداد، حزب توده با ایجاد تظاهرات آشوب‌گرانه و پخش شعارهای ضدسلطنت خواستار تغییر فوری رژیم و جمهوری دموکراتیک شده بود.

عملیات حزب توده در آن دوران حساس تاریخی درست در جهت خواسته‌های لندن و واشنگتن قرار داشت..." (تاریخ ۲۵ ساله ایران غلامرضا نجاتی، ص: ۴۱۶) این تحلیل شوک‌آور است. در راس پایین کشیدن مجسمه‌ها و مهر و موم کاخ‌های سلطنتی به عنوان کاخ‌های فساد و جمهوری خواهان، دکتر فاطمی، این قهرمان ملی شدن صنعت نفت، قرار داشت که البته در همکاری نزدیک با طرفداران حزب توده و جوانان دموکرات طرفدار مصدق بود. حال چگونه این خواست کارگران و زحمت‌کشان و عناصر صادق جبهه ملی به همدستی با لندن و واشنگتن تعبیر می‌شود؟...



سرنوشتی رژیم کودتا نمی‌دانستند. زیرا که هر اعتراض کارگری پس از کودتای ۲۸ مرداد با کشتار و خون‌ریزی مواجه می‌شد.

در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد بحث فعالان کارگری درباره‌ی رابطه میان فعالیت‌های سیاسی و فعالیت‌های کارگری حول محور چگونگی این ارتباط جریان داشت که به نوعی رابطه‌ی امر سیاسی و امر صنفی را روشن کند. تفاوت دو دیدگاه در جنبش مسلحانه در باره‌ی مبارزات کارگران نیز خود را نشان می‌داد. از نظر اول، مبارزات اجتماعی جدا از مبارزات گذشته‌ی کارگران و زحمت‌کشان و دانشجویان و سایر اقشار اجتماعی نیست و مبارزه مسلحانه را ادامه‌ی مبارزات مردمی در برابر رژیم کودتا می‌دانست.

از آن جمله مسعود احمدزاده نوشت: "کارگران نمی‌گویند چرا باید

مبارزه کرد، آنان می‌گویند چگونه باید مبارزه کرد". این دیدگاه می‌رساند که کارگران در شرایطی قرار دارند که یک آگاهی در دوره ضرورت تغییر را از سرگذرانده‌اند. در حقیقت آنان قبول نکردند که کودتای ۲۸ مرداد آنان را یک درجه به عقب رانده است. کارگران قبل از کودتا دارای سندیکا اتحادیه و مجامع صنفی بوده‌اند. در نتیجه کارگران ایران با



تشکل ناآشنا نبوده‌اند و این بخش را به دست آورده بودند، اما کودتا این دست‌آورد را از آنان گرفت و هر روز که از کودتا گذشت کارگران درک عمیق‌تری از عمق فاجعه کودتا پیدا کردند. هر روز با تنگ‌تر شدن حلقه سرمایه به دور زندگی‌شان بیشتر متوجه آن شدند که کودتا چه گوه‌های گران‌بهایی را از آن‌ها گرفت و در صورت داشتن تشکل‌های کارگری و اتحادیه‌ها و سندیکا می‌توانستند از حقوق‌شان دفاع کنند. در نتیجه در اصل مبارزه برای به دست آوردن شرایط از دست رفته، جامعه کارگری ایران شکی نداشت و به خصوص قشر آگاه‌تر کارگران، که بیشترین حمله دیکتاتوری به سمت آنان بود در ضرورت مبارزه هیچ شکی نداشتند و در کنار آنان کارگران نسل بعدی نیز که در محیط کار و کارخانه قرار می‌گرفتند تا حدود زیادی می‌توانستند از آگاهی نسل قبل کارگری استفاده کنند. البته نمونه‌ی آن را در مبارزات آن روز کارگران و

بازنشستگی، ۸ ساعت کار و تعطیلات سالانه را به رژیم کودتا بقبولانند. این اعتراضات در سراسر دهه‌ی ۱۳۴۰ و ۵۰ ادامه داشت. از آن جمله می‌توان به اعتصابات مجدد کوره‌پزخانه‌ها، رانندگان تاکسی و اعتصاب پالایشگاه‌ها (در سال ۱۳۴۸) و... اشاره کرد. رژیم شاه هیچ گاه از دست کارگران در امان نبود.

یکی از درخشان‌ترین مبارزات کارگران در زمان شاه راه‌پیمایی کارگران جهان‌چیت از کرج به تهران بود. هرچند در این راه‌پیمایی میان کارگران و نیروهای ارتش کودتا در کاروان‌سرا سنگی درگیری شدیدی به وجود آمد و تعدادی از کارگران کشته شدند، اما این درگیری تأثیری مستقیم در تضعیف رژیم کودتا داشت، به طوری که برای اولین بار پس از کودتا جنبش دانشجویی نیز به حمایت از کارگران جهان‌چیت برخاست. بدین

ترتیب جنبش کارگری تأثیری مستقیم بر ادامه‌ی مبارزات اجتماعی پس از کودتا داشت. به طوری که جنبش مسلحانه که از سال‌های انتهای دهه‌ی ۵۰ شکل گرفت کاملاً تحت تأثیر و در ارتباطی نزدیک با جنبش کارگری بود. حضور فعالان کارگری سرشناس همانند اسکندر صادقی‌نژاد، جلیل انفرادی و حسن نوروزی و یوسف زرکاری و ... در این جنبش بیان‌گر آن بود که جنبش مسلحانه

علیه شاه، بخشی از فعالان کارگری را نیز با خود همراه داشت و از این طریق مواضع خود را در ارتباط با جنبش کارگری بیان می‌کرد.

در رابطه با کارگران و مبارزات آنان در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد دو نظریه وجود داشت که هر دو عمل‌کرد خاص خود را داشت. دیدگاهی معتقد بود که مبارزات کارگران باید به صورت جدا از مسایل صنفی آغاز شده و پس از ایجاد تشکل‌ها به مراحل سیاسی برسد و.... در این زمینه برخی فعالان کارگری در دهه ۴۰ مجدداً به صورت صنفی به فعالیت‌های کارگری روی آوردند و در حزب مردم، دست ساخته امیراسداله علم یکی از عوامل کودتا که می‌خواست گوشه چشمی به فعالیت‌های کارگری داشته باشد، خود را دوباره به معرض آزمایش گذاشتند. اما برخی دیگر این مبارزات را جدا از مبارزات سراسری برای

روی پای خود، امروز یکی از مهم‌ترین دست‌آوردهای تجارب گذشته است.

سپس مبارزات یکپارچه کارگران در سال ۵۷ و اعتصاب نفت‌گران و غیره مشاهده کردیم که خود ناشی از آگاهی کارگران در برابر تهاجم همه جانبه سرمایه در آن دوره است.

این امر که جنبش مسلحانه دنباله‌ی مبارزات علیه کودتاگران است، به گونه‌ای دیگر در نظریه‌های احمدزاده و پویان آشکار است. آنان جامعه را در آستانه‌ی دگرگونی می‌دیدند و به زبان دیگر آن چه که آن‌ها تحت عنوان آمادگی شرایط عینی برای دگرگونی مطرح می‌کنند، مشرف بر همین مساله است که می‌گوید: اگر اعتراضات کارگری سراسری و یکپارچه نیست و اگر هر روز شاهد اعتراضات نیستیم، بدین معنی نیست که مردم آگاه نبوده و یا کارگران آگاهی کافی ندارند و به حقوق خود آشنا نیستند؛ بلکه اولاً اعتراضات به صورت پیوسته وجود دارد و نمونه‌های آن را اعتصاب کوره پزخانه‌ها و..... اعتراضات کارگران پالایشگاه‌ها، رانندگان تاکسی و..... می‌بینید و ثانیاً این دیکتاتوری سرکوب است که اجازه بروز اعتراضات را نمی‌دهد.

پس در دیدگاه آنان، کارگران از آگاهی کافی برای ضرورت مبارزه برخوردار هستند اما این دیکتاتوری وحشیانه و سرکوب پلیس است که اجازه حرکت سراسری و اعتراض و اعتصاب سراسری را از آن‌ها سلب کرده است.....

در مبارزات سراسری علیه رژیم کودتا، کارگران و زحمت‌کشان و بخش‌های وسیعی از متحدان آنان که دانشجویان و روشن‌فکران و.... بودند، نشان دادند که از آگاهی‌های صنفی فراتر رفته و دارای آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی هستند، اما تشکل خاص خود را ندارند و در زمینه‌ی حفظ دست‌آوردهای خود ضعیف هستند و...

کودتای ۲۸ مرداد و حوادث پس از آن، بیش از همه نشان داد که کارگران و زحمت‌کشان باید به تشکل‌ها و نیروهای خود و رهبری بلافصل متکی باشند و هر گونه عدم استقلال یا تصمیم‌گیری خارج از تشکل‌های بلافصل خود را مردود بدانند. ضعف رهبری کارگران در ۲۸ مرداد و پس از آن سبب شد تا بسیاری از دست‌آوردهای آنان طعمه سرمایه‌داران قرار گیرد، دست‌آوردهایی که هنوز هم طبقه کارگر نتوانسته است دوباره به دست آورد. استقلال جنبش کارگری و ایستادن



نظاره مردم به طرفدارک از دکتر مصدق در یکی از خیابانهای تهران

## کابوس

علی یزدانی

### به یاد آنان که دژخیمان کودتای مرداد ۳۲ را به زانو درآوردند.

دیوارها انگار تا سقف آسمان کشیده شده‌اند و هیچ روزنی برای دیدن آن سوتر نیست. تلاش می‌کنی، خود را به دیوار می‌کوبی، اما نه، کاری نمی‌شود کرد. فریاد می‌زنی آن سان که صدایت می‌گیرد. مویه می‌کنی. بی‌صدا اشک می‌ریزی. زانوها را بغل می‌کنی. خیره می‌شوی. به کجا؟ به دیوار! چه کار دیگری می‌توان کرد؟ هیچ. اشکت تمام می‌شود حالا

چشمت کویری را می‌ماند که در عمقش هم چیزی از رطوبت نمی‌توان یافت. تسلیم می‌شوی. سرت را روی زانویت می‌گذاری اما مثل موم شده‌ای دیگر نمی‌توانی خود را نشسته هم تحمل کنی. ولو می‌شوی. چشم به آسمان می‌دوزی. چهار دیوار بلند، آنقدر بلند که تنها مربع کوچکی از آسمان را می‌توان دید، تو را در بر گرفته‌اند. در آسمان کوچکت ابر سیاه مهیبی می‌گردد. اما هیچ نشانی از باران نیست. ابر سیاه تمام فضای مربعی

بالای دیوارها را اشغال کرده و دیگر نشانی از آسمان هم نیست. اما ناگهان دیوار روبرویت به حرکت در می‌آید. دیوار پشت سرت هم، دو دیوار دیگر هم. عرق سردی تمام وجودت را لزج می‌کند. همه‌ی دل خوشی‌ات این است که هر چه زودتر این چهار دیوار به هم برسد و این زندگی سراسر شکنجه را به آخر برساند. اما نه! گویا این دلخوشی هم رویایی دست‌نیافتنی است. اینک ابر سیاه، سیل‌آسا می‌بارد در لحظه‌ای آب باران تا سر زانوها می‌رسد. دست‌ها و پاها را به دیوار می‌گیری و خود را، به رغم ضعف شدید به سرعت از دیوارها که اینک ستون توخالی را می‌ماند، بالا می‌کشی. سرعتت از حد تصور بیشتر است. اینک در بالای این ستون قرار داری و هنوز تمام ستون پر از آب نشده است. احساس پیروزی‌ات دیری نمی‌پاید، چرا که چهار دیواری، چشمه

جوشانی شده است که فورانش امانت را می‌برد. تلاش می‌کنی ارتفاعت را حدس بزنی اما تا چشم کار می‌کند مه است. در دور دست‌ها هم چیزی برای دیدن پیدا نمی‌کنی و این در شرایطی است که با دست‌ها و پاها چنان به چهار طرف این ستون فشار می‌آوری تا پرت شدن از ارتفاع به تاخیر بیافتد که یک طرف دیوار می‌شکند. طرف دیگر هم، سقوط می‌کنی. همه‌ی دلخوشی‌ات این است که به سرعت به زمین می‌رسی و متلاشی می‌شوی و از این جهنم نوبه نو نجات می‌یابی. اما سقوط را پایانی نیست. پس چرا تمامی ندارد این سقوط. چشم‌ها را که از ترس بسته بودی، باز می‌کنی. گویا فضایی که در آن معلقی ربطی به زمین ندارد. انگار جای آسمان و زمین عوض شده و تو از زمین به آسمان پرت شده‌ای و این زمین نیست که قوه‌ی جاذبه دارد بل آسمان است که تو را با سرعتی که از کشش زمین به مراتب بیشتر است خواهد بلعید. فکر می‌کنی دیری نمی‌پاید که جزیی از ذرات بی‌جان فضا خواهی شد و کاش لحظه‌ای زودتر این اتفاق بیافتد.



صدای چرخش کلید قفل در آهنگی سلول انفرادی، از کابوسی به کابوس دیگر می‌بردت. صدای آن سوی در دستور می‌دهد که: چشم‌بند ببندی و تو تازه متوجه می‌شوی از وقتی پیکر آش و لاشت را به این جا آورده‌اند هنوز چشم‌بند از چشمت بر نداشته‌ای. نمی‌توانستی که برداری اصلا به هوش نبودی که بدانی چشمت بسته است. حالا از پایین چشم‌بند پوتین بازجویت را می‌بینی. بعد زانوهایش را و بعد کاغذ سفید بازجویی را که بر کف سلول می‌گذارد و بعد می‌شنوی که: زنت همه‌ی اطلاعات رو داده. تو چیزی برای پنهان کردن و بهانه‌ای برای قهرمان بازی نداری. گفتم، بهت گفته باشم که این آخرین فرصت توهه.

و این کلمه‌ی آخرین فرصت در گوش‌ات و در ذهنت طنین چند باره می‌یابد. (آخرین فرصت) در سلول بار دیگر قفل می‌شود. چشم‌بندت را برمی‌داری و فریاد می‌زنی: من حرفی برای گفتن ندارم.

## شرایط کار و زیست کارگران در سال‌های قبل از کودتای

۲۸ مرداد

(۱۳۰۰ تا ۱۳۳۲)

### هاله صفرزاده

به رغم آن چه در رسانه‌هایی مثل بی بی سی، "من و تو" و شبکه‌هایی از این دست نشان داده می‌شود که دوران سلطنت رضا شاه و پسرش یکی از طلایی‌ترین دوران‌های تاریخی ایران است، مرور کوتاه زیر نشان می‌دهد که فقر، بی‌عدالتی و سیه‌روزی اکثریت مردم ایران و به خصوص زحمت‌کشان و کارگران آن چنان گسترده بود که منجر به شورش‌ها، عصیان‌ها و تلاش‌های سازماندهی شده‌ی مردم برای رهایی از این شرایط دهشتناک شد. تلاش‌هایی که با دستگیری، زندان و کشتار مردم و مبارزان سرکوب شد. این بخش از تاریخ ایران هیچ گاه فراموش شدنی نیست و تلاش‌های این رسانه‌ها برای تطهیر سلطنت راه به جایی نخواهد برد.

آنچه در زیر آمده است، تصویر روشنی از وضعیت زندگی و کار کارگران ایران در ابتدای قرن بیستم به ما می‌دهد. از سال‌هایی که به ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ختم شد.

در کتاب "شوق یک خیز بلند" چنین می‌خوانیم:

"جماعت کارگر طایفه‌ی بزرگی از اهل مملکت هستند و در واقع عاجزتر از (بقیه) زیرا در صورت قدرت کار، (زمانی که کار کردن دارند) روزگار، به عسرت می‌گذرانند و در پی‌ری هم بیچاره می‌مانند. (به واسطه‌ی) گناه هم منشا فتنه و فساد می‌گردند...

نسل اول کارگران ایران فقط بی‌حقوق نبودند، بلکه ساختار اقتصادی و بافت ذهنی و فرهنگی جامعه چنین بود که آن‌ها اساساً نمی‌توانستند تصویری از حقوق اجتماعی خود داشته باشند. در نظام اجتماعی ارباب رعیتی، رعیت‌ها حدی بالاتر از این برای خود نمی‌شناسند که از اوامر

حالا رها شده‌ای. مدتی است که هر کس به سراغت می‌آید، پیچ می‌کند. اما بعد همه‌ی رفیقانت، خانواده و همشهری‌هایت در کنار تو جمع می‌شوند. برایت شعر می‌سرایند و سرود می‌خوانند. حتا قرارهای خصوصی‌شان را در حضور تو برقرار می‌کنند و تو خوشحال و سرفراز در وجودشان. دیگر نه کابوس که رویاهای به بار نشستنت را می‌بینی... آتش! صدای شلیک گلوله و تمام. اما نه! صدای خنده‌ی بازجویت را می‌شنوی که ضمن لگد زدن به لای پاهایت می‌گوید: پاشو پهلوان پنبه فکر کردی تمام شد؟ تصمیم گرفتیم یه فرصت دیگه هم بهت بدم و تو این بار در حالی که روی زمین می‌کشند و چشم‌بندت از چشم‌افتاده سرباز تفنگ به دستی را می‌بینی که اشکش را پاک می‌کند. همو که با تیر مشقی به سویت شلیک کرده بود.



«فضای غم‌انگیزی بود وقتی که دکتر فاطمی با وضعیت بد جسمی در دادگاه حضور پیدا کرد. پس از گذشت زمانی وقت تنفس داده شد؛ بسیاری از خبرنگاران چند لحظه‌ای دور او گرد آمدند و با او به ابراز همدردی پرداختند. او در برابر رفتار خبرنگاران و فضای پیش آمده گفت: چرا تاسف می‌خورید این هم مرحله‌ای از زندگی من است که باید به چشم می‌دیدم.»

ارباب اطاعت کنند. اگر این حد شکسته می‌شد رعیت به یاغی و طاعی و باغی تبدیل می‌شد."

کارگران ایران از چهار گروه اصلی اجتماعی زیر تشکیل می‌شدند:

- ۱- دهقانانی که در اثر فقر و فلاکت ناگزیر به ترک روستاهای‌شان شده بودند. که این‌ها تجربه‌ی کار صنعتی یا همکاری جمعی در کارگاه‌های تولیدی را نداشتند.
- ۲- توده‌های فقیر شهری که به حاشیه رانده شده بودند.
- ۳- کسانی که قبلاً در صنایع پیشه‌وری و صنایع شاغل بودند و به سبب ورشکسته شدن آن صنایع ناچار نیروی کار خود را می‌فروختند. اینها جزو کارگران ماهر به شمار می‌آمدند و صاحب تجربیاتی از محیط‌های کار جمعی. این‌ها با روابط پدرسالارانه استاد شاگردی خو گرفته بودند.
- ۴- کارگران بازگشته از صنایع نفت باکو، و شاغلان در کارگاه‌های صنف‌های مختلف از جمله دوزندگی‌ها، نساجی‌ها، کفاش‌ها، بافنده سوزنی‌ها، کارگران چاپ‌خانه‌ها، نانوائی‌ها، شیلات، قالی‌بافی‌ها و کوره‌پزخانه‌ها و ... که کارگران با سابقه و بعضاً آشنا به تشکلهای کارگری و حقوق کار بودند.

اما کارفرمایان با دید ماقبل سرمایه‌داری به کارگر و تولید صنعتی نگاه می‌کردند. زیرا آنان نیز ارباب یا تاجر بودند. نگاه آن‌ها به "عمله‌جات!" همان نگاه ارباب بود به رعیت. در گزارشی که دولت امریکا از روابط کارفرما و کارگر در آن سال‌های ایران تهیه کرده بود، چنین آمده است:

"کارخانه‌دار ایرانی به مراتب آزمندتر از همتای غربی خویش است. انگیزه‌ی تحصیل حداکثر سود در او بسیار توسعه یافته است. در خوی اوست که هزینه‌های کار و کارگری را بازمانده‌ی غیرمنطقی منافع خود بداند و تا حد امکان از این هزینه‌ها بکاهد. با توجه به این گرایش‌های ذهنی، طبیعی است که کارفرمایان ایرانی به قوانین کار و کارگر با تحقیر و به مثابه‌ی جلوه‌هایی از ضعف دولت بنگرند. می‌توان از کارفرمایان انتظار داشت که برای بی‌اثر کردن آن قوانین، هم با استفاده از راه‌گریزهایی که ممکن است پیدا شود و هم با تطمیع ماموران دولت که قوانین را به نفع ایشان اجرا کنند، آنچه درتوان دارند انجام دهند." (اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی)

در کارگاه‌ها ضرب و شتم و شکنجه‌ی کارگران و توهین و تحقیر رایج بود. هیچ قانونی وجود نداشت. حتا در سال‌های پس از مشروطیت و در مجلس چهارم شورای ملی نیز وکلایی که خود را نماینده‌ی مردمی می‌دانستند رغبتی برای تعیین روابط کارگر و کارفرمایی از خود نشان ندادند. صاحب کار همه‌ی مقررات درون کارگاه خویش را مستقیماً وضع می‌کرد. زندگی کارگر از زمان شروع به کار تا زمان اخراج و مرگ تابع خودگامگی مطلق کارفرما بود. آن‌ها فقط به بازگشت سریع پول همراه با سود می‌اندیشیدند.

شرایط کارگران موسسات صنعتی هم که تحت نظارت کارفرمایان اروپایی کار می‌کردند، چندان بهتر نبود. این دسته از کارفرمایان که دولت‌های خود را صاحب اختیار شاهان و حکام ایرانی می‌دانستند، طبیعاً هیچ‌گونه ارزشی برای عمله! و فعله! ایرانی قایل نبودند. هم تاجر سرمایه‌دار قوانین درون کارگاهش را خود وضع می‌کرد و هم شرکت نفت انگلیسی در ایران مقررات همه‌ی مناطق نفت خیز تحت سلطه اش را خود تعیین می‌نمود و می‌توان گفت شرکت نفت انگلیسی در منطقه حکومت مطلقه داشت. آنها خود را ولی نعمت بومیان و برتر از ایرانیان می‌پنداشتند.

یوسف افتخاری در صفحه‌ی ۱۱۸ خاطراتش شرایط زندگی کارگران شرکت نفت را در سال‌های ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ را این گونه تصویر می‌کند:

"... این کارگران از حداقل زندگی محروم بوده و عده‌ای به علت نداشتن مسکن زیر سایه‌ی درخت خرما زندگی می‌کردند. بعضی از آنان اتاق‌هایی از بوریا ساخته و در زمستان و تابستان با چند خانوار دیگر در آن زندگی می‌کردند.

محله‌ی کارگران (احمدآباد) به علت نداشتن آب و مستراح به قدری کثیف و متعفن بود که اغلب امراض در آن جا شیوع پیدا می‌کرد. شرکت نفت تنها حدود ۱۵۰ خانه یک اتاقی و دو اتاقی را در اختیار برخی کارگران متخصص و با سابقه گذاشته بود که نسبتاً تمیز و قابل سکونت بود... فاصله‌ی محل سکونت عده‌ای از کارگران تا تصفیه‌خانه‌ی آبادان بیش از دو کیلومتر بود... ظاهراً ساعت کار شرکت نفت روزی ۸ ساعت بود ولی از روی حساب دقیق ۱۱ ساعت وقت کارگران در کارخانه و بین راه تلف می‌شد و در گرمای شدید خوزستان ۱۱ ساعت کار کردن بسیار

زمین‌داران بزرگ بردگی می‌کنند. کارخانه‌ها، کودکان به سود سرمایه‌دارانی که قادرند تا بیست هزار دلار برای یک اتومبیل بیوک بپردازند، برای دستمزدی زحمت می‌کشند که حتی نمی‌توان با آن غذا خرید. می‌توان گفت که اوضاع ایران همیشه چنین بوده است... چنین است وضع کشوری که نفت صادر می‌کند..."

در کتاب شوق یک خیز بلند در مورد ساعات کار کارگران در آن سالها چنین آمده است: ساعات کار بسیار طولانی و بیش از ده ساعت در روز بود. در موسسه‌ی شیلات شمال که حدود ۴۰۰۰ کارگر در استخدام داشت ساعت کار از ۶ بامداد تا ۷ بعدازظهر بود. در کارگاه‌های قالی‌بافی ساعت کار از ۵ صبح آغاز می‌شد و با یک تنفس دو ساعته تا ۶ بعداز ظهر ادامه می‌یافت. زمان متوسط در صنایع نساجی حدود ده ساعت و کارخانه‌های پنبه پاک‌کنی ۱۱ تا ۱۴ ساعت بود.

دستمزد نیز هیچگاه برای تامین زندگی معمولی کافی نبود. به طور کلی پرداخت دستمزد در صنایع کارخانه‌ای ایران در آن سالها به سه گونه بود: قطعه‌کاری یا کارمزدی، روزمزدی و ماهیانه. در صنایع نساجی معمولاً دستمزد به شکل کارمزدی پرداخت می‌شد. "مزد بافندگی از ذرعی ده شاهی تا هفت صد دینار بود. یک کارگر با آن که شبها هم کار می‌کرد بیشتر از ۵ یا ۶ ذرع نمی‌توانست بیاورد که اجرتش ۳ تا ۴ قران می‌شد. بافندگان پارچه‌های ابریشمی نیز روزی ۱.۵ تا دو ذرع جنس تولید می‌کردند و بابت هر ذرع ۱۵ شاهی مزد می‌گرفتند.

در کارخانه‌های قند و بخشی از کارهای ساختمانی معمولاً پرداخت‌ها به صورت روزمزد بود و حدود دو قران در روز در سال ۱۲۷۶. میانگین دستمزدها در قالی‌بافی‌های کرمان برای یک کارگر یک قران، سرکارگر ۱.۵ قران و استادکار بین ۲ تا ۴ قران بود. در شیلات نیز مبنای محاسبه کارمزد در ازای هزار ماهی ۷ تومان بود. این میزان دستمزد به مرور افزایش یافت.

در شرکت نفت کارگران به دو شکل رسمی و پیمانی استخدام می‌شدند. به گفته‌ی یوسف افتخاری در سال ۱۳۰۶ حقوق ماهیانه کارگران شرکت نفت ماهی ۶ تومان و حداکثر ۹ تومان بوده است. در سال ۱۳۰۹ از ۹ تومان برای کارگر ساده تا ۳۵ تومان برای کارگر متخصص متغیر بود. در همان زمان دستمزد کارگران عراقی و هندی از ۳۵ تا ۱۰۰

مشکل و حتی از قدرت هر حیوانی خارج بود... کارگران نفت جنوب نه فقط غذا و پوشاک و مسکن کافی نداشتند، حتی از داشتن امنیت نیز محروم بودند. هر آن مسترها اراده می‌کردند می‌توانستند کارگران را از کارخانه اخراج کنند. (۱) ...

استفاده‌ی زنان کارگر از تفاله‌ی نفت منظره‌ی اسف باری داشت. زنان کارگران پیت‌های نفت را با آن مایع سیاه که معروف به تفاله‌ی نفت بود پر کرده و روی سر گذاشته و برای پختن نان و سیر کردن بچه‌های صغیر و لخت و گرسنه‌ی خود به طرف اتاق‌های بوریاپی روانه می‌شدند. پوشاک آنان عبارت از یک پیراهن بلند و پاره پاره بود که قسمت کمی از بدن را مستور می‌کرد. مایع سیاهی که روی سر گذاشته بودند در اثر حرکت به صورت آن‌ها ریخته تمام اعضای بدنشان را آلوده می‌کرد... با این مایع سیاه که به طریق بالا به دست می‌آوردند سوخت نانشان مجانی تامین می‌شد... شرکت نفت بیمارستانی داشت که وضع آن از حیث دوا و طبیب رضایت بخش بود. اما کارگران تا دم مرگ نمی‌رسیدند، در این بیمارستان بستری نمی‌شدند. کارگران می‌گفتند بیمارستان شرکت حتی برای نمونه و ظاهرسازی هم که باشد کارگری رامعالجه نکرده و شفا نداده است. در اغلب نقاط خوزستان در فصل تابستان زندگی بدون یخ و آب خنک مشکل و گاهی طاقت فرسا است. شرکت نفت با این که در این تاریخ کارخانه‌ی یخ داشت یخی در اختیار کارگران قرار نمی‌داد. حتی آب آشامیدنی شهر هم تصفیه شده نبود. (۲)

این کارگران با این شرایط دشوار از مرخصی هم بهره‌مند نبودند. کارگرانی که در حین کار معلول می‌شدند بدون دریافت دیناری از کار برکنار می‌شدند و مجبور به گدایی بودند.

وزیر مختار امریکا در تهران نیز در اسفند ۱۳۲۱ در گزارش خود چنین می‌نویسد:

ایرانیان در همان زاغه‌های گلی رقت‌آور سکنی دارند و در همان اوضاع و احوال خرافات و نادانی به سر می‌برند. هنوز همان پوشاک مندرسی را به تن دارند که شپش‌های تیفوس را در زمستان می‌پروراند. در جنوب تهران، مردم مانند حیوانات در زیرزمین‌ها، گودال‌ها و مرغدانی‌ها زندگی می‌کنند. یا درخیابان‌ها با سگ‌ها می‌خوابند. آنان در دهات یا در مناطق روستایی با پشت خمیده و چهره‌ی افسرده از اندوه و اضطراب برای

در چنین شرایطی اولین کارگران ایران برای بهبود شرایط زندگی و کار خود دست به کار شدند. اتحادیه‌های کارگری در ایران شکل گرفت و طی سی سال به رغم دوره‌ی خاموشی بعد از سرکوبی ۱۳۱۰، چنان قدرت گرفتند که توانستند نقش بی‌بدیلی در ملی شدن صنعت نفت ایران داشته باشند. وزیر مختار امریکا در ایران در گزارشی چنین تحلیل کرده بود:

"شاید در دنیای امروز هیچ کشوری مانند ایران مستعد آموزش سوسیالیستی نباشد. آیا شگفت‌آور است که ایرانیان تحت تاثیر وعده‌های آموزگاران سوسیالیسم قرار می‌گیرند؟"

این تحلیل کوتاه، دلایل اصلی کودتای ۲۸ مرداد را روشن می‌کند.

منابع:

شوق یک خیز بلند، نخستین اتحادیه‌های کارگری در ایران جلیل محمودی، ناصر سعیدی

اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، حبیب لاجوردی، ترجمه ی ضیا صدقی

خاطرات دوران سپری شده، خاطرات یوسف افتخاری، به کوشش کاوه بیات و مجید تفرشی

تومان بوده است. علاوه بر آن هر ماه مبلغی از این حقوق ناچیز کارگران به عناوین مختلف (جریمه و تاخیر) و غیره کسر می‌شد. چون حقوق کارگران را در پاکت‌های درسته تحویل می‌داند و آنان حق نداشتند جلوی باجه آن را بشمارند. کسانی که به عمل شرکت اعتراض کرده و در صدد احقاق حق می‌آمدند فوراً از طرف شرکت به خدمت آن‌ها خاتمه داده و گاهی برای عبرت سایرین نام او را در لیست سیاه قید می‌کردند که تا آخر عمر حق کار در شرکت نفت را نداشتند.

در کتاب اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران در مورد دستمزد کارگران در تبریز در پاییز سال ۱۳۲۳ چنین آمده است:

دستمزد روزانه‌ی کارگران معمولی کارخانه بین ۲۵ تا ۴۰ ریال بود. چنین کارگری در یک یا دو اتاق کاهگلی زندگی می‌کرد و می‌بایست آب آشامیدنی را از قناتی که در اطراف بود می‌آورد. منبع روشنایی خانه‌اش شمع یا چراغ نفتی بود. غذای اصلی این کارگر عبارت بود از نان و چای و شکر و مختصری سبزیجات و در مناسبت‌های نادر جگر و گوشت گوسفند. کودکان خانواده‌ی کارگری اگر بخت یارشان می‌شد ۴ یا ۵ سالی به مدرسه می‌رفتند. بسیاری هرگز به مدرسه راه نمی‌یافتند و در سنین ۴ یا ۵ سالگی به قالیبافی می‌پرداختند تا دستمزد مختصری دریافت کنند. در این سال قیمت نان کیلویی ۸ ریال، چای کیلویی ۲۶۰ ریال و شکر کیلویی ۱۵۰ و گوشت گوسفند کیلویی ۳۰ ریال بود.

شرایط کار، ایمنی، بهداشت محیط کار و ... بسیار نامناسب بوده است. در شرکت نفت مقررات شدیدی حاکم بوده است. با کوچک‌ترین نارضایتی کارفرما که باید او را صاحب می‌خواندند می‌توانست کارگر را چند روز از کار معلق کند. اذیت و آزار و کتک زدن جز کارهای عادی انگلیسی‌ها بود. و هیچ مقام صلاحیت‌داری به عرایض و شکایات کارگران رسیدگی نمی‌کردند. مواردی بود که کارگر هنگام ضرب و شتم انگلیسی‌ها کشته می‌شدند.

خطر بیکاری همواره کارگران را تهدید می‌کرد. کار کودکان در مزارع، کارگاه‌ها و دکان‌ها و باربری امری رایج بود شرایط کار آنان بسیار اسفناک‌تر از کارگران بزرگسال بود. کتک زدن آن‌ها امری متداول و حتا طبیعی بود.





## بازخوانی سه اعتصاب در مناطق نفتی

### اعتصاب تعمیرکاران لوکوموتیو آبادان

برخورد سرپرستان انگلیسی با کارگران بخش‌های مختلف شرکت نفت بسیار زننده و وحشیانه بود. توهین و تحقیر و ناسزا و حتا کتک زدن کارگران امری عادی به شمار می‌آمد. این رفتارهای نامناسب دلیل اعتصاب ۵۵ کارگر کارگاه تعمیر لوکوموتیو در آبادان بود. این امر هنگامی اتفاق افتاد که نماینده‌ی کارگران شاکی که شکایت‌های آنان را به شرکت نفت ارائه داده بود، اخراج شد.

در روز اول ماه مه راهپیمایی بزرگی در خیابان‌های آبادان به راه افتاد. در این تظاهرات از کارگران اعتصابی حمایت شد. اما شرکت نفت ایران و انگلیس همچنان به خواسته‌های کارگران اعتصابی بی‌اعتنا ماند.

در ۱۵ اردیبهشت ۳۵۰ تن از کارکنان کارخانه‌های تقطیر و قیر پالایشگاه آبادان به همدردی با کارگران تعمیرگاه لوکوموتیو دست به اعتصاب زدند. در حالی که کارکنان انگلیسی در واحدهای مزبور مشغول به کار شده بودند، هیات نمایندگان شورای متحده‌ی خوزستان بازگرداندن کارگران اعتصابی تعمیرگاه لوکوموتیو، پرداخت دستمزد کامل روزهای اعتصاب، برکناری سرپرست منفور کارگاه و تشکیل کمیته حکمیت برای رسیدگی به اوضاع و شکایت‌های کارگران را خواستار شدند.

مقامات شرکت نفت بدون یاری ارتش و شهربانی کاری از دستشان برنمی‌آمد، برآن شدند که با برخی از خواسته‌های کارگران موافقت کنند. بدین ترتیب اعتصاب با پذیرش خواسته‌ی بازگرداندن کارگران اعتصابی و پرداخت کامل دستمزد روزهای اعتصاب پایان یافت. اما سرپرست خاطی به جای اخراج تنها توبیخ شد.

### اعتصاب در آغاچاری

چند روز بعد کارگران آغاچاری که ۴۴ درصد نفت خام را تولید می‌کردند. دست از کار کشیدند. اعتصاب روز ۲۰ اردیبهشت آغاز شد و حتا خدمت‌کاران منازل کارمندان انگلیسی شرکت نیز در آن شرکت کردند.

شرکت نفت برآورد کرد که سه هزار تن از کارگران مناطق نفت خیز دست به اعتصاب زده‌اند.

سفیر انگلیس در تلگرافی چنین نوشت که مسکن و نیازمندی‌های عمومی در آغاچاری در سطحی پایین‌تر از معیار پذیرفته شده قرار دارد و... یکی از نمایندگان عضو حزب کارگر پارلمان انگلستان که از آغاچاری دیدار کرده بود نوشت: اینجاست که باید دید کارگران ایرانی در اوضاع پلیدی در زیر چادرها و غیره زندگی می‌کنند و بی‌تردید از دیدگاه تسهیلات رفاهی بدترین جایی بود که دیدیم.

کارگران اعتصابی هنوز عضو هیچ اتحادیه‌ای نبودند. علاوه بر خواسته‌های رفاهی سایر کارگران توزیع بهتر یخ و آب آشامیدنی و اعزام یک یا دو ماما و سایر خدمات بهداشتی و پرداخت دستمزد ویژه برای مشاغل دشوار را در بر می‌گرفت. نخست شرکت نفت از رسیدگی به خواسته‌های کارگران سرباز زد و آنان را مسخره نامید. در عوض درخواست کرد که نیروهای نظامی برای حفظ نظم به آن‌جا گسیل شوند. بی‌درنگ این خواسته اجرا شد و حدود یک صد سرباز و یک افسر اعزام شدند. محدودیت‌هایی از قبیل عدم انتقال مواد غذایی به شهر نیز اعمال شد. شرکت نفت ایران و انگلیس در گزارشی نوشت که: مطلقاً هیچ مواد غذایی و آشامیدنی در منطقه‌ی آغاچاری موجود نیست و بنابراین چنانچه کارگران سرکار خود نروند با گرسنگی روبرو خواهند شد.

زمزمه‌ی گسترش اعتصاب به سایر مناطق نفت‌خیز سبب شد که شرکت نفت کوتاه بیاید و اعتصاب در ۴ خرداد پایان یافت. شرکت نفت ایران و انگلیس بخشی از خواسته‌های اعتصاب را پذیرفت. از جمله پرداخت دستمزد دوره‌ی اعتصاب، البته تحت عنوان "پرداخت بلاعوض که نشانه‌ای از لطف شرکت به کارکنان خود است". در موافقت‌نامه‌ی پایان اعتصاب چنین آمده بود که از ۱۱ خرداد حداقل دستمزد روزانه ۳۵ ریال تعیین شود. اما همراه با آن تمام جیره‌ی چای و شکر و نان حذف شد. این مساله سبب کاهش ۵۰ درصدی این افزایش دستمزد بود. همچنین طبق این موافقت‌نامه، شرکت نفت ملزم به اجرای لایحه کار جدید شدند. اما شرکت از پرداخت دستمزد روزهای جمعه و سی روز مرخصی سالانه سرباز زد.

## اعتصاب خونین ۲۳ تیر، آبادان

اعتصاب بزرگ دیگر در ۲۳ تیر ۱۳۲۵ در آبادان شکل گرفت که سه روز ادامه یافت که با کشته شدن ۵۰ کارگر و زخمی شدن صدها نفر خاتمه یافت.

کارگران که پس از ده‌ها سال سکوت و اطاعت از شدت سرکوب کاسته شده بود و اعتصاب ۱۵ اردیبهشت آبادان و اعتصاب آغاچاری را تجربه کرده بودند، دست به اعتصاب زدند. سرهنگ آندروود شش روز پیش از اعتصاب این جو ملتهب را گزارش کرده بود: "منابع موثق می‌گویند که رهبران توده‌ای جوان و آتشی‌مزاج می‌خواهند اعتصاب عمومی برپا کنند". یک ماه بعد راس، مدیر عملیات آبادان، این مساله را تایید کرد. اما اسناد نشان می‌دهد که این اعصاب خودانگیخته بوده و شورای متحده نقشی در شروع آن نداشته است. کارگران که تا آنجا که امکان داشت دستمزد پایین و مسکن حقیرانه و خوراک کم و فقدان وسایل بهداشتی را تحمل کرده بودند اکنون برای مشکلاتشان راه‌حل‌های فوری می‌خواستند.

خواسته‌های این اعتصاب به شرح زیر بود:

پرداخت دستمزد روزهای جمعه - گماردن نمایندگان کارگران در کارگاه‌ها برای حل و فصل اختلافات میان کارگران و شرکت - افزایش سالانه دستمزدها - وسایل نقلیه برای کارگرانی که ناگزیرند از خانه تا محل کار چند کیلومتر پیاده‌روی کنند.

نمایندگان شرکت نفت از پذیرفتن این خواسته‌ها سرباز زدند و دلیل آن را بار مالی بیش از یک میلیون پوند در سال عنوان کردند. هر چند در ۱۷ تیر شرکت از لندن اجازه‌ای دریافت کرد که در لحظه‌ی اضطراری با درخواست اصلی (دستمزد روزهای جمعه) موافقت شود، اما این لحظه اضطراری به راحتی پیش نیامد. دولت انگلستان برنامه‌های نظامی را برای اعتصابات بعدی پیش‌بینی کرد. شرکت نفت غالباً بدون اطلاع سفارت انگلستان در تهران ارتباط مستقیمی با مقامات نظامی بریتانیا در عراق داشت. سرهنگ آندروود و دستیارش موفق شده بودند شیخ‌های عرب اطراف آبادان را وا دارند که ۵ هزار نفر مرد مسلح را برای مبارزه با تحریکات حزب توده سازمان دهند. گزارش سفیر امریکا در تهران چند

روز پیش از درگیری ۲۳ تیر، حاکی از فعالیت‌های انگلیسی‌ها برای در هم شکستن و مقابله با کارگران بود.

اعتصاب عمومی آبادان در ساعت ۶ صبح یک شنبه ۲۳ تیر ۱۳۲۵ آغاز شد. سرکنسول انگلستان اقرار کرد که اعتصاب به طرز شگفت‌انگیزی خوب سازمان یافته و منظم بود. هزاران جزوه توزیع شد که علل اعتصاب را اختصاراً توضیح می‌داد و برای مقابله با دسیسه‌های شرکت نفت، گروهی از کارگران در سراسر شهر مراقب بودند که از وارد آمدن خسارت به اموال شرکت نفت و غارت از سوی محرکان جلوگیری کنند تا بهانه‌ای برای سرکوب به دست عمال انگلیسی شرکت نفت و دولت ندهند. و از سوی دیگر اجازه ندهند که شرکت برای در هم شکستن اعتصاب، مواد غذایی را به خارج از شهر منتقل کند.

با آنکه نشانه‌ای از خشونت در میان نبود، حکومت نظامی اعلام شد. در شب ۲۳ تیر ساعت هشت و نیم شب تیری از مکانی نامعلوم شلیک شد و در پی آن صدها تن از اعراب مسلح به کارگران حمله کردند. درگیری به سایر نقاط آبادان کشیده شد. کارگران با چوب و چاقو از خود دفاع کردند. سربازان به کمک دویست تن از اعراب عراقی به مردم تیراندازی کردند و در ساعت ده و نیم شب پس از دو ساعت نبرد نظم برقرار شد. کارگرانی که سلاح‌های جمع‌آوری شده را به فرمانداری نظامی تحویل دادند دستگیر شدند. دستور صادر شد کارگران مسوول انتظامات دستگیر و از خوزستان اخراج شوند.

در پیگیری این رویداد شرکت موافقت کرد که دستمزد روزانه به ۳۵ ریال افزایش یابد و برای روزهای جمعه نیز دستمزد پرداخت شود. اما با پرداخت دستمزد روزهای اعتصاب موافقت نکرد.

به جز دستگیری و زندان و تبعید کارگران فعال در آبادان، راه‌هایی دیگری را نیز برای مقابله با رشد تشکلهای کارگری و شورای متحده در پیش گرفت که عبارت بود از پاشیدن تخم بدگمانی در اذهان کارگران. اعلامیه‌های تبلیغاتی در سراسر شهر پخش می‌شد که برخی از کارگران فعال را به اختلاس متهم می‌کرد یا نصب و پخش اطلاعیه‌های جعلی در مورد برگزاری و یا تغییر محل مراسم و تجمع‌ها.

منبع: اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی، لاجوردی

محروم آورده شده است. خیلی اشتباه خواهد بود اگر این سرکوب فقط در ابعاد فیزیکی تحلیل شود. سلسله اقدامات و برنامه‌هایی که دارای چنان پیچیدگی و ظرافت‌ها و ابعادی بوده است که هر گونه محدودنگری و یا ساده پنداشتن اثرات مخرب آن بسیار گمراه‌کننده خواهد بود. واضح است که سرکوب امری بی‌ارتباط با رکن اساسی سرمایه‌داری یعنی سازماندهی استثمار و کسب فوق سود که از طرف طبقه‌ی حاکم در قالب ساده اداره و مدیریت جامعه معرفی می‌گردد، نیست.

جریان‌ات دست راستی به رغم تمامی اختلافات روی این دو اصل توافق نظر دارند و هر کدام می‌خواهند خود را بهترین نماینده کل طبقه و دارای منسجم‌ترین عملکرد و برنامه برای هموارسازی این مسیر معرفی نمایند.

انتخابات خرداد ۹۲ فرصتی بود که نه تنها ۸ کاندیدای از فیلتر گذشته شورای نگهبان بلکه سایر جریان‌ات سرمایه‌داری نیز، با عرضه برنامه و راهکارهای خود از توده‌های مردم دل‌ربایی کنند. ما حتا شاهد بودیم کسانی که بیشتر از سی سال در بالاترین مناصب اجرایی سیاسی و امنیتی حضور داشته و همه کاره بودند و کارنامه اقدامات و فعالیت‌های شان کاملاً در معرض قضاوت قرار دارد مجبور شدند با زیر سوال بردن تقریباً تمامی برنامه‌ها و عملکردهای سال‌های قبل دقیقاً از موضع اپوزیسیون و مخالف به جمع‌آوری رای پرداخته و خود را مطلوب وانمود کنند. (به جز سعید جلیلی که یک استثنا بود)

سیاست خارجی، مذاکرات هسته‌ای برنامه‌های اقتصادی مشخصاً میزان وحشت‌ناک تورم، بیکاری و گرانی سرسام آور و هدمندی بارانه‌ها و سیاست‌های هر روزه بگیر و ببندها و ده‌ها موضع دیگر از حمله و انتقاد در امان نماند و مشخص نشد که مقصر چه کسی است، کی اجرا کرد، چه کسی طراحی و برنامه ریزی کرد و کی و چه مسوولیتی در قبال این اوضاع سیاسی که پایه و اساس و تمام هست و نیست سیستم را شکل می‌دهد داراست و باید پاسخگو باشد. اصولاً چه چیزی برای دفاع و پشتیبانی وجود دارد؟ خوشبختانه این یکی از موارد نادری بود که با هیچ وصله‌ی ناچسبی نتوانستند طبقه‌ی کارگری و جریان‌ات چپ را مقصر و مسوول وضعیت غیرانسانی کنونی جلوه دهند!

## تدابیر دست راستی: قفل‌ها و کلیدها

سعید محمدی

تمامی جناح‌ها و احزاب و جریان‌ات سرمایه‌داری بر روی یک نکته توافق نظر کامل دارند آن هم سرکوب جنبش کارگری و توده‌ای در اشکال و سطوح مختلف است. این نه امری مربوط به امروز و نه محدود به یک جغرافیای خاص می‌باشد.

تاریخ حداقل ۶۰ ساله‌ی گذشته یعنی از کودتای ۲۸ مرداد گواه روشن این امر است. در اولین روزهای پس از کودتا با منحل کردن و متلاشی نمودن تمامی تشکل‌های کارگری و دستگیری و شکنجه و به دادگاه‌های نظامی سپردن عناصر رادیکال چپ و برقراری سنگین‌ترین اختناق و استبداد ممکن، شرایط و هماهنگی کامل برای نظام سرمایه‌داری و استثمار و سودآوری مهیا گشت. مساله یک طرفه شدن قدرت سیاسی و بالطبع اجرای سیاست‌های منطبق با سرمایه‌داری جهانی در هماهنگی و هم‌سویی کامل با منافع اشراف و تجار بزرگ و... آن کلیدی بود که می‌بایست قفل و بن‌بست‌های آن مقطع را می‌گشود که گشود. با همین زمینه‌سازی چندسال بعد نیکسون رییس جمهور وقت امریکا ایران را بهشت سرمایه‌داری جهانی نامید.

از آن زمان که جنبش توده‌ای اعتلا پیدا کرد و مستقیماً دستگاه سیاسی سلطنت را آماج حملات و تهاجم قرار داد تا روزی که شاه مجبور شد و اعتراف کرد که صدای انقلاب مردم را شنیده است کمتر کسی فکر می‌کرد که جریان‌ات دست راستی به خصوص افراطی‌های آبروباخته‌ی سلطنت‌طلب بتوانند با این سرعت خود را بازسازی کرده و حتا طلبکار هم باشند. تا آن جا که این ترجیح‌بند معروف بین بخشی از توده‌های مردم (به خصوص آنانی که واقعا هیچ منفعت خاصی از آن دوران نداشتند و تا چه حد این آزاردهنده است!) جا انداخته که گویا به خاطر ناشکری در زمان اعلیحضرت " هر بلایی سر مردم بیاورند حقشان است!!" و گستاخانه و ناباورانه خود را "الترناتیو طبیعی و دموکراتیک" بنمایانند. جای هیچ شک و تردیدی نیست که این امر ناشی از سیاست‌ها و یا در حقیقت بلایی است که بر سر انقلاب و توده‌های

زد. آیا این همه نشان نمی‌دهد که نوعی توافق اعلام نشده وجود دارد تا دست طرف مقابل را برای هر گونه سرکوب بازبگذارد.

آیا شورای ملی ایران واقعا از مبارزات توده‌های مردم پشتیبانی می‌کند و به اقدامات آنان برای کسب قدرت متکی است؟

همین کلمات ساده حاکی است که قصد دارند با نفی اقدامات از پایین و ابتکارات توده‌ای و همچنین تهی کردن مضمون رادیکال و انسانی مبارزه‌ی توده‌های کارگر و زحمتکش با ترفندهای گوناگون، آن‌ها را به دنباله‌روان مشتی سیاست‌پیشه و نان به نرخ روز خور جریانات مشکوک تبدیل کنند. آیا در اعلامیه حقوق بشر حق دفاع مشروع به رسمیت شناخته نشده است؟ پس در اجرای بیانیه حقوق بشر نیز باید شاهد انتخاب‌گزینشی بعضی اصول و یا در حقیقت بی‌بو و خاصیت کردن بندهایی که می‌تواند احیانا در خدمت مردم قرار گیرد باشیم؟ نکته‌ای که اظهارات فوق را تایید و تکمیل می‌کند آن است که تنها راه دور از خشونت و... انتخابات آزاد است که مرتبا در بیانیه بر آن پافشاری شدید می‌شود. انتخاباتی که باید زیر نظر نهادهای بی‌طرف نظیر سازمان ملل و... برگزار شود." (بند ۴)

جریانات مدافع سرمایه‌داری برای پنهان کردن چهره‌ی منفور خود مدافع انتخابات آزاد شده و آن را برای بزک کردن و ظاهر‌الصلاح ساختن چهره‌ی کریه خود لازم می‌دانند اما معنای حقیقی آن، این است که مردم برای مدت معینی مثلا ۴ یا ۵ سال عده‌ای را برای تمشیت امور و سازماندهی بساط سرکوب و استثمار آزادانه انتخاب کرده و امور را به دست بی‌کفایت آنان بسپارند و به منزل رفته و به سرکار خود برگردند و دیگر کارشان نباشد. ما اما در مقابل و علیه این شیوه و خواست و مطالبه‌ی آزادی انتخاب را بسیار مسوولانه‌تر و مفیدتر و کارآمدتر می‌دانیم. یعنی وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و فردی که از حق تشکل و کسب آگاهی گرفته تا برکناری فوری تمام مسوولین هر گاه که انتخاب کنندگان اراده کنند تا لغو سیاست‌های ضد‌مردمی یا تصحیح اشتباهات بدخیم و خوش‌خیم به هر صورت و شکل قانونی، آزادی انتخابات هنگامی مفهوم دارد که تشکل‌ها و نهادهای مردمی احزاب و اجتماعات و نهادهای انتخاباتی آزاد باشد. این چنین است که هر انتخاب و رفراندومی معنی و عمق می‌یابد. مسلما عمل مستقیم

کاندیدای پیروز با برنامه تدبیر و امید تلاش دارد معطلات و گیر و بیج‌های متعدد موجود را حل نماید. جوهر این تدبیر و امید را همان حرف‌های نخ نما و کهنه‌ی قبل تشکیل می‌دهد. گسترش اقتصاد بازار آزاد، کوچک‌کردن دولت، سپردن کارها به دست مردم. نوعی تساهل و تسامح داخلی و تعامل با غرب و... با توجه به این که این شعارها و کلمات با دقت بسیار انتخاب شده و در زورق پیچانده شده و معنی واقعی آن برای بسیاری از توده‌های کارگر و زحمتکش روشن و مفهوم نیست. باید پوسته‌ی ظاهری آن را کنار نهاد تا محتوا و جهت‌گیری طبقاتی آن معلوم گردد. بسیار مناسب خواهد بود هم‌زمان به سراغ جریان‌ی برویم که به علت خارجه‌نشینی و موضع اپوزیسیون از صراحت بیشتری برخوردار است که کمک بسیارمفیدی در شناخت خط سیر سرمایه‌داری و احزاب و جریانات وابسته می‌باشد و نشان می‌دهد که چرا و چگونه احزاب و گرایش‌ها دست راستی در سر فصل‌های معین و کلیدی به رغم تمایزات و تنوع‌های سیاسی و... بر هم انطباق یافته و منافع واحدی را نمایندگی می‌کنند. شورای ملی ایران زیر نظر فرزند شاه سابق در ۷ و ۸ اردیبهشت ماه در پاریس تشکیل شد. در پایان این نشست بیانیه‌ای در ۵ بند تهیه و ارائه شد و در قسمت آخر آن هم باورها و اعتقادات و همچنین نام گروه‌های پشتیبان و... اعلام شد.

اگر از لفاظی‌های مرسوم چنین بیانیه‌هایی صرف نظر کنیم از همان ابتدا در چندین جا بیان می‌کند در پی یافتن راهی به دور از خشونت بوده و با اتکا به اعلامیه حقوق بشر و... کار را دنبال می‌کند. مبارزه‌ی مردم و این همه تاکید بر عدم خشونت چرا؟ آیا تا به حال مردم ایران و یا به قول نویسندگان بیانیه‌ی کنشگران سیاسی و کارگری و آزادی‌خواه، خشونت به کار برده‌اند یا خود قربانی بیشترین درجه از خشونت و توحش بوده‌اند؟ آیا جریانات مردمی اصولا امکان خشونت‌ورزی و ابزار و قدرت آن را داشته و دارند؟

من نمی‌دانم کسانی که زیر بار گرانی، تورم، بیکاری و ... کمر خم کرده‌اند، وقتی کار و رفاه و نان می‌خواهند، وقتی حق تشکل و آزادی را بیان می‌کنند، که دور هم جمع شده و با هم بحث و تبادل نظر کنند و از این طریق بر مشکلات غلبه نمایند و مشخصا از همین طریق، عادلانه‌ترین و مدرن‌ترین و انسانی‌ترین و درعین حال بدیهی‌ترین حقوق زیر پا گذاشته‌ی خود را دنبال کنند چرا باید اتهام خشونت ورزی و... بر آن‌ها

بتوان با آن تابلو به گفت و گو و دیالوگ با غرب پرداخت. شورای ملی ایران همین سیاست را به نوعی دیگر بیان می‌کند:

"ما از آن دسته از مسوولان حکومتی، نیروهای نظامی و انتظامی و دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی که هنوز به ایران و ایرانی می‌اندیشند دعوت می‌کنیم که ... از این حرکت آزادی خواهانه‌ی مردم ایران نیروهای دموکراتیک پشتیبانی کرده و... در راستای آشتی ملی به آغوش پر مهر مردم ایران بازگردند." (بند ۵ بیانیه)

اندیشیدن به ایران و ایرانی و تساهل و تسامح بین طبقات حاکمه و آشتی ملی واقعا چنین است!!

دعوت و آشتی یک بند کامل را به خود اختصاص می‌دهد اما در هیچ جای بیانیه به روشنی و مشخص راه حل‌های اقتصادی برای غلبه بر تیره‌روزی و ستم کشی توده‌های کارگر و زحمتکش دیده نمی‌شود و این نشان می‌دهد که همه بر تداوم وضع اقتصادی موجود و سیه روزی کارگران و زحمتکشان توافق دارند. اگر باشد و با جریانات دیگر هم حرفی برای گفتن داشته باشند فردای کسب قدرت خیلی زود مثل اصلاح طلبان بیرون انداخته شده از حکومت ... خواهند گفت: به مطالبات مردم و توقعات بی‌موقع دامن نزنید. جریان مدافع رییس جمهور بهبود وضعیت سطح معیشت مردم را به آینده‌ای نامعلوم و شورای ملی ایران آن‌ها را به مجلس موسسان و تصویب قانون و... منوط می‌کند. پاسخ نمی‌دهند که مردم چرا باید برای قدرت رساندن آن‌ها خود را به آب و آتش بزنند؟! "اگر درست باشد که احزاب صرفا نام دیگری برای طبقات اجتماعی هستند. پس این نیز صحیح است که آن‌ها تبلور منفعل و مکانیکی این طبقات نیستند بلکه فعالانه در جهت تقویت و تثبیت این طبقات و جهانی کردن آن‌ها عمل می‌کنند." آنتونیو گرامشی دولت و جامعه مدنی ص ۴۰ و ۴۱

از ۲۸ مرداد ۳۲ تا کنون جریان واقعا همین بوده و بیان خواست‌های مشابه به رغم زبان متفاوت در بیانیه و... از اپوزیسیون راست مقیم خارج تا نیروی‌های داخل در یک جا هم سو شده وحدت نظری و عملی پیدا می‌کند با وجود تضادها و اختلافات برنامه آنان بر یک بنیان استوار است. همانا دور کردن هر چه بیشتر قدرت از مردم و به کار گرفتن آن علیه منافع آن‌هاست. اگر تاکید می‌کنیم بر مقاله‌نامه‌ها و کنوانسیون‌ها و

توده‌های کارگر و زحمتکش برای در دست گرفتن امور و اداره به نحو احسن در قالبی به نام شوراهای واقعی و با هر عقل سلیم و تدبیری که بویی از انسانیت برده و خواسته‌ها، آرزوها و منافع آنان را منعکس کند بیشتر و بهتر جور در می‌آید. به خصوص در شرایط حاضر که بسیار مد شده و همه از رییس جمهور گرفته تا بقیه مداوما از خرد و تدبیر و عمل دسته‌جمعی دفاع می‌کنند. اگر مسیر دشوار کسب آزادی و ... را به حرکت قطار تشبیه کنیم انتخابات اگر جز ایستگاه‌های آخر نباشد، به طور قطع اول هم نیست. زیرا برای ما اثبات شده است که :

"اقتدار گوناگون مردم نمی‌تواند به گونه‌ای یک‌سان و با آهنگی موزون خود را بازسازی کرده و با جریان تحولات وفق دهند. طبقه‌ی حاکم به اعتبار کادرهای ورزیده و مقتدر خود می‌تواند سریع‌تر از توان طبقات فرودست برنامه‌ها و شخصت‌های خود را تعویض کند و به این سان قدرتی را که در حال از دست رفتن است بازیابد. شاید در این رهگذر طبقه‌ی حاکم حتا به قربانی‌هایی نیز تن در دهد و با توسل به نویدهای عوام فریبانه، خود را در مقابل آینده‌ای ناروشن قرار دهد ولی قدرت را به هر حال حفظ و حتا موقتا تثبیت می‌کند و با تکیه بر این قدرت اپوزوسیون و کاردهای رهبری را که در ضمن طبعا شمار چندانی هم ندارند و چندان هم کار آزموده هم نیستند، منهزم می‌سازد" (گرامشی - دولت و جامعه مدنی ص ۱۴)

نامزد ریاست جمهوری در بسیاری از سخنرانی‌های تبلیغاتی و مناظره‌های تلویزیونی از رفت و آشتی و تساهل و تسامح سخن‌ها گفت. به خصوص زمانی که شرکت کنندگان در کمپین انتخاباتی از زندانیان سیاسی و... صحبت کردند و شعار دادند. بعضا بین توده‌های مردم این انتظار قوت گرفت که گویا ایشان می‌تواند حداقل آزادی‌های روشنی را برای مردم به ارمغان بیاورد. در آینده‌ای نه چندان دور ابعاد چگونگی و... آن مشخص خواهد شد. اما بخشی از این "آزادی‌ها و..." به این برمی‌گردد که جناح و جریان حاکم با آنان بیشتر مدارا کند و آن‌ها را در تصمیم‌گیری‌های کلان و ... دخالت دهد. به آن‌ها فرصت عرض اندام بیشتر داده و در ضمن با کاهش نسبی سرکوب عریان و مستقیم، دریچه و سوپاپ اطمینانی برای تداوم وضع موجود ساخته و در واقع جریان تغییر خواهی واقعی اجتماعی را ماست مالی کند. نتیجه هم روشن است: چهره‌ی قابل قبول‌تری در انتظار عمومی و جهانی به نمایش گذارد که

۲- مقبولیت و مطلوبیت راه حل‌های سرمایه‌دارانه تا کی و چه دلیل و محتوایی دارد؟

۳- تفاوت جنبش‌های واقعی دست راستی با آن چه که در ایران جریان دارد چیست و منظور طرفداری و حمایت بخشی از توده‌های مردم از دوران گذشته و... چه می‌باشد)

یکی از محوری‌ترین اصول تبلیغاتی طیف راست (غالب و مغلوب) این است که مردم ما را قبول داشته و دارند. و باورها و اعتقادات ما بیانگر منافع آنان است و لاغیر. رای به روحانی، خاتمی و... از یک طرف و دفاع بخشی از توده‌های مردم از زمان شاه و مقایسه با شرایط کنونی از طرف دیگر مصداق همین نظر تلقی می‌شود. حال آن که رای مردم و پشتیبانی آنان از بعضی افراد و جناح‌ها و سیاست‌ها باید به دقت و مستقلانه بررسی شود تا جایگاه واقعی و کم و کیف آن دریافته شود به طور خلاصه دلایل زیر می‌تواند فتح بابی باشد.

۱- می‌گویند در شهر کوران یک چشم پادشاه است! خب وقتی هیچ آلترناتیو و برنامه‌ی مردمی امکان بیان آزاد مواضع خود را ندارد چه توقع دیگری می‌توان داشت. چرا جناح‌های سرمایه نباید بدین خاطر امیدوار باشند؟

۲- به علت سرکوب و استبداد و اختناق مستمر یک انقطاع کامل در حافظه‌ی کوتاه مدت تاریخی مردم بوجود می‌آید که تاثیرات سیاسی - اجتماعی و روانی آن به راحتی زودونی نیست و تا مدت‌ها تاثیرات مخرب و درعین حال دیرپای آن باقی می‌ماند. در نظام سرمایه‌داری که خود یک نظام وارونه است تمامی امور به گونه‌ای وارونه ذهن و عمل توده‌های مردم را درگیر می‌کند. با جلوگیری همه جانبه از آگاه شدن آنان و در اثر تلقین مکرر منافع دروغین و غیرواقعی جای منافع حقیقی و طبقاتی را پر کرده و اختناق اجازه نمی‌دهد که حقیقت آشکار و برملا شود. (با توجه به نقش رسانه‌ها و فراگیری ... آن در جهان کنونی)

۳- جریانات چپ و رادیکال بنا به دلایل مختلف (که جای بررسی آن این جا نیست) از جمله نداشتن برنامه و در پیش گرفتن سبک کار غلط و دنباله‌روی و نداشتن رسانه و تریبون و تحزب قافیه را در مقطعی به جناح‌های راست واگذار کردند و باختند و در انجام وظایف تاریخی خویش کم‌کاری کرده و یا ناتوان جلوه کردند.

پروتکل‌های جهانی می‌شود برای خالی نبودن عریضه و قیافه‌ی مدرن گرفتن و در یک کلام فریبکاری است و بس. به احتمال بسیار قوی اینان خود اولین کسانی هستند که زیر لوای "تفاوت‌های فرهنگی"، "سنت‌ها و نسبت‌های ملی و سابقه‌ی تاریخی" و با هزار حرف و حدیث و دلیل ساختگی و من درآوردی به زیر پاگذاران و ناقضان جدی اعلامیه‌های جهانی و ... تبدیل می‌شوند. چنانچه هم اکنون نیز چنین است.

وقت آن است که به این سوال پاسخ دهیم که به رغم این همه اختلافات ظاهری چه چیزی و کدام وجه اشتراک آن‌ها را به هم متصل می‌کند؟

تمام تدابیر و برنامه دست‌راستی از سیاست‌های اجرا شده‌ی کودتاگران گرفته تا امروز برای اثبات برتری و به عهده گرفتن زمام امور یک محور بیشتر ندارد قافیه‌ی تمامی آنان اقتصاد بازار آزاد است و از رای مردم نیز برای نشان دادن این مقبولیت و روی آوردن توده‌های مردم نهایت سوءاستفاده صورت می‌گیرد. بگذریم که از سال ۳۲ تا ۵۷ شاه حتا نتوانست یک انتخابات حداقل فرمایشی را هم ترتیب دهد. حال پسرش می‌خواهد انتخابات آزاد برگزار کند! این کل آزادی و دموکراسی خواهی این جریان است. اما آیا توقع و برداشت مردم از آزادی با اقتصاد بازار آزاد یا این جریانات هماهنگ و یکی است؟ مثلاً آیا میلیون‌ها بیکار این کشور اگر در صنایع گوناگون، راه آهن، آموزش و پرورش، شهرداری‌ها و هر جای دولتی دیگر استخدام شوند با آن مخالفتی داشته و آن را کفر ابلیس می‌دانند؟

پس دولت کوچک تر برای آن‌ها چه مفهومی دارد؟ لیکن برای این جماعت یعنی کاهش خدمات اجتماعی کاستن از بهداشت و آموزش و پرورش و خدمات شهروندی، بیمه‌های تامین اجتماعی و بازنشستگی و... این کجای مطالبات مردم قرار می‌گیرد؟ آیا مردم رای می‌دهند که بدبخت‌تر و مفلوک‌تر شوند. پاسخ به سه سوال زیر برای درک بیشتر مطلب مفید خواهد بود:

۱- چطور شد که جریانات دست راستی به آینده امیدوار شده اند؟ مبنای این امید کجاست؟

رایعان نساخته و زیر لوای منافع ملی و کلی‌گویی‌ها و عبارت‌پردازی‌های متداول در صحنه‌ی سیاسی حضور داشته باشند. این قبیل جریانات تا جایی می‌توانند امیدوار باشند و خود را یک پای قدرت و آلترناتیو بدانند که بر ناآگاهی و عقب‌نگه داشتن و در نتیجه عدم سازماندهی و تشکل توده‌ی مردم متکی باشند. مطمئن باشید با اولین بارقه و جوانه‌های آگاهی و پدیداری تشکل‌های مستقل به سرعت یخ‌ها ذوب خواهند شد و شکاف‌های واقعی و تضادهای عینی موجودیت خود را به منصفی ظهور می‌رسانند. توهّم و راست‌گرایی حتا در حد حرف و شعار جای خود را به بیان انبوه مطالبات واقعی فرموله شده خواهد داد. دو موضوع دیگر هم کمک خواهد کرد که شرایط بغرنج و پیچیده بهتر درک شود. اول - این حقیقت دارد که بخش‌های قابل توجهی از کارگران و مردم ایران در انقلاب ۵۷ گرایش‌های مذهبی داشتند. اما این دیدگاه‌ها با گرایش‌های مذهبی رسمی و کلاسیک تفاوت‌های عمده‌ای داشت. انتظار اینان از مذهب یک دستگاه فکری با آرمان‌های عدالت اجتماعی و مشخصاً علیه فقر و فساد و نابرابری بود. صرف نظر از صحت و سقم آن، باور کلی این بود که می‌باید از این امر علیه ظلم و ستم و دیکتاتوری شاه و... بهره گرفت. این تئوری انقلاب بود. در بین لایه‌های پایین جامعه جریان تاثیرگذار و مطرحی نبود که مثلاً بگوید که خدا خواسته ما همیشه فقیر و محکوم و پایین دست باشیم و به عنوان یک تقدیر آن را محتوم و غیرقابل تغییر بدانند و از آن نتیجه بگیرند که سرمایه‌داری و... خوب است و موجه. این اساس اعتقادات و توهّمات بعدی و تا دوره‌ای معین بود. بر اساس این توهّم فکر می‌کرد که با امریکا و اسرائیل و امپریالیسم استعمار و ظلم و... در ستیز است اگر مشکلات و دردها را تحمل می‌کرد به امید پیروزی در آینده و روبه راه شدن وضع بود. این به هیچ وجه نمی‌تواند راست‌گرایی باشد. و به این خاطر سرکوب انقلاب ۵۷ با نام انقلاب صورت گرفت. گفتمان شریعتی، طالقانی، و تشیع علوی و آرمان جامعه قسط توحیدی گوی رقابت را از دیگران ربود و بر سایر گفتمان‌ها غلبه کرد. صداهایی این چنین که از تربیون‌های مختلف به خصوص در حسینیه ارشاد و... در سطح وسیعی بازتاب می‌یافت و به گونه‌ای زیر پوستی حمایت شده برای مقابله با جریان چپ مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. و این اصلاً چیز جدیدی نبود. بررسی تاریخی نشان می‌دهد که اعلی‌حضرت حتا قبل از سال ۳۲ از این امکانات به نحو خوبی

۴- دلایل سیاسی خاصی در شرایط یک مقطع زمانی جامعه هر بار یک علت موجه بوده است. بی‌توجهی به آن‌ها نشان از عدم درک عناصر دخیل و ابزارهای عملاً موجود در دست مردم است. مثلاً ما می‌دانیم که در ۲۴ خرداد توده‌های مردم نه حزب اعتدال و توسعه را می‌شناختند که اصولاً نه پایگاه اجتماعی داشت و دارد و نه عاشق جمال شخص خاصی بودند و نه اعتماد و دل‌خوشی از گذشتگان داشتند. رای آن‌ها برای گفتن یک نه محکم، علنی و قانونی به بیکاری فقر و فلاکت و تحریم اقتصادی و آثار ویران‌گر آن بود. همچنین نه به پیشبرد مذاکرات هسته‌ای و امکان عملیات جنون‌آمیز تجاوز نظامی نیروهای ناتو و اسرائیل به ایران و نگرانی از سیاست خارجی ماجراجویانه‌ای که دنبال می‌شود و "نه" به میزان قتل عام‌ها و ویرانی‌های شدید سوریه که ناشی از جنایت‌های رژیم اسد و عملکرد مرتجعین جیره خوار عربستان، قطر و ترکیه و غرب می‌باشد. همه و همه در این انتخاب تاثیر مستقیم داشته است.

پس نمی‌توان این انتخاب را که دقیقاً از شرایط پیش گفته نشأت گرفته و صد البته از روی ناچاری و نوعی هوشمندی قابل فهم (نه قابل قبول) برای استفاده از تمامی امکانات و ظرفیت‌ها و راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز و بی‌تشکلی است به حساب این و آن گذاشت. آیا این چرخش به راست است؟

ما می‌دانیم که اغلب سیستم‌ها نوعی اپوزیسیون خاص و جانشین را برای خود عملاً تقویت می‌کنند تا به قول معروف آب از آب تکان نخورد. تعویض چند مهره و تغییر بعضی قوانین و ... بتوان سوار بر جنبش‌های توده‌ای شد و همه چیز در جای خود دست نخورده باقی بماند. به مصر و ایران در سال‌های قبل از ۵۷ و تونس نگاه کنید. میرحسین موسوی و کروبی واقعا چرا در حبس خانگی به سر می‌برند؟ مگر این‌ها خواستار چه نوع جمهوری اسلامی هستند؟ این گونه جریانات دست راستی می‌توانند چهره‌ی خود را بازسازی کنند و مردمی را که در اوایل انقلاب سرمایه‌دار و سرمایه‌داری را با فحش و ناسزای رکیک همسان می‌پنداشتند تحت تاثیر قرار دهند و رای آن‌ها را به قول معروف مصادره به مطلوب نمایند. این جریان می‌تواند تا مدت‌ها تداوم پیدا کند. مشروط به آن که سیاست‌های دست‌راستی خود را مرتباً در هاله‌ای از ابهام و کلمات و ناروشنی‌های سیاسی پنهان دارند. اهداف و منظور خود

تحركات دست راستی مثلا در اروپا بر نژادپرستی و بیگانه‌سئیزی و مذهب رسمی و کلیسا و تشکله‌ها و احزاب جا افتاده و سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی مبتنی بوده است و با طبیعی دانستن فقر و نابرابری و اعمال فشار مرتب بر مهاجران، زنان، بیکاران و .. در بین عقب مانده‌ترین و ضد انسانی‌ترین گرایشات نفوذ و حامی پیدا می‌کنند. اما به دلیل این که در ایران تقسیم ثروت و برآورده ساختن نیازهای گروه‌های وسیعی از مردم در دراز مدت میسر نبوده و همیشه اختلافات فاحش طبقاتی و شکاف دولت و ملت به راحتی پر کردنی نبوده و فقط می‌تواند مورد سوءاستفاده مقطعی قرار گیرد که تا به حال نیز چنین بوده است، توده‌ی مردم ممکن است ملعبه‌ی دست این و یا آن جریان راست واقع شوند و مبارزات‌شان گمراه شده به بیراهه برود و دستاوردهای‌شان به یغما رود و همین که جنبش کارگری توده‌ای فروکش کرد یا سرکوب شد خیلی زود متوجه می‌شوند که مجدداً گول خورده و چیز دندان‌گیری عاید آن‌ها نشده است.

این از نظر علمی و جامعه‌شناسی به معنی وجود یک جریان قوی و تحركات دست راستی و امثالهم نیست. با این وصف بسیار مشخص محال است که جریانات پیرو سرمایه به راحتی تسلیم شده و امید خود را برای عروج مجدد به قدرت و دست بالا پیدا کردن از دست بدهند.

سیاست‌های آنان همگی در راستا و پیشبرد منافع معینی است که نمی‌تواند با وقفه و سکون مواجه شود. روحانی، شورای ملی ایران، اتحاد جمهوری خواهان، شورای ملی مقاومت و بسیار جریانات دیگر با ادبیات مختلف اما با یک محتوای مشترک مصمم‌اند که با اقدامات خود، کشتی بحران‌زده‌ی سرمایه‌داری را از غرق شدن و سقوط کامل نجات داده و به ساحل مطلوب برسانند. اقتصاد بازار آزاد که از زبان اقتصاددانان، سیاسیون، ژورنالیست‌ها و ... از تمامی تریبون‌های در اختیار برای معالجه‌ی دردهای بی‌درمان سرمایه در این برهه وسیعاً تبلیغ می‌شود و فقط همین هدف را دنبال می‌کند. اما به هیچ وجه به مردم نمی‌گویند این داروی تلخ کجا جواب داده است: یونان، آرژانتین، اسپانیا، ایتالیا، و .. که به اصطلاح اقتصاد نفتی و یا رانتی نداشته‌اند؟ به هر حال آن‌ها می‌دانند که چه می‌خواهند و کدام مسیر و هدف را باید دنبال کنند.

بهره‌برداری می‌کرد. حالا پیروانش می‌خواهند یک آلترناتیو سکولار فراهم کنند!!

در عوض جنبش چپ و کارگری از کوچک‌ترین منفذی برای متشکل شدن و بیان خواسته‌هایش برخوردار نبود.

دوم- بخش‌هایی از توده‌های مردم به خصوص جوانان که از دوران گذشته شناخت و اطلاع کاملی ندارند تحت تاثیر رسانه‌های پر قدرت و بازتاب نارضایتی سال‌مندان غیر آگاه فکر می‌کنند که زمان شاه آزادی و رفاه وجود داشت. چون درک عمیق و مشخص و مطالباتی شده‌ای از آزادی و شاخص‌های روشن آن ریشه ندوانده است. به اشتباه حداکثر یک آزادی نیم‌بند فردی به جای آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و حتا فرهنگی نشسته و آن همه ساواک و اختناق و پلیس و سانسور و زورگویی و ترکتازی ماموران و گماشتگان ریز و درشت فراموش شده و تظهير شده اند. سرمایه‌داری آن مقطع را که در بهترین حالت فقط نوعی از دوران رونق می‌توان دانست با رفاه و زندگی انسانی برابر نمایانده است و یقیناً این چیزی جز برداشت معکوس و عقب مانده از واقعیت رژیم سلطنتی و اوضاع سال‌های قبل از انقلاب نیست.

بخش‌هایی از مردم توقعات و انتظاراتی که از آلترناتیو سلطنت طلب دارند می‌باید به طور عینی از آلترناتیو کارگری - سوسیالیستی داشته باشند. این ادبیات و شاخص سیاسی بسیار مهم است. آن قدر که حتا بسیاری از راست‌گرایان ساده‌لوح و سطح پایین‌تر را نیز به اشتباه می‌اندازد. اقشاری ساده و کم‌آموزش دیده آن‌ها هنوز باور نمی‌کنند که جریان توده‌ی مردم راست نیستند. بلکه متوهم و کم‌اطلاع هستند. توهم و نادانی نمی‌تواند تا ابد جریان داشته باشد و قطعاً خانه بر روی شن و روی امواج دریا نمی‌توان بنا نهاد. اولین توفان تمامی رشته‌ها و حتا بناهای به ظاهر مستحکم را در می‌نوردد و ویران می‌کند. انبوه مطالبات کارگران و معلمان و زنان و ... نمی‌تواند با سیاست‌های راست‌گرایانه و درچارچوب کسب سرمایه‌داری بحران زده به سرانجام منطقی رسیده و باعث رضایت خاطر خیل عظیمی گردد که امروزه به هر دلیل به یک جناح سرمایه‌دار روی خوش نشان داده و یا از آن به نوعی دفاع می‌کند.

تحركات دست‌راستی در اروپا و امریکا و ... دارای مشخصات و فاکتورهایی هستند که در ایران پایگاه و جایگاه قابل‌اعتنایی ندارند.



پشت در متوقف خواهید شد. حتی اگر حمام خون راه انداخته و یا فلان ژست سیاسی و برنامه را داشته باشید.

۳- اعلام وضعیت فوق‌العاده از هر نظر دستاویز بسیار خوبی برای یک دوره‌ی بسیار مشخص خواهد بود. همیشه شرایط حساس و ویژه است! در چارچوب این شرایط باید هرگونه فعالیت سیاسی و اعتصاب و تظاهرات ممنوع گردد. مقررات مربوط به مالکیت و مطالبات شرکت‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها... کاملاً در جهت منافع شرکت‌های بزرگ اصلاح شود و قیمت‌ها آزاد شود. دستگیری همه جانبه فعالین سیاسی و کارگری و زنان و دانشجویان و معلمان و روزنامه نگاران و وکلا در دستور کار قرار گیرد. با گرو گذاشتن منابع و امکانات کشور مقادیر قابل ملاحظه‌ای وام اخذ خواهد شد تا ضمن سوءاستفاده و اختلاس و ارتشا شخصی گردانندگان امور (و دلی ازعزا درآوردن قشر تازه به دوران رسیده و جبران مافات سال‌های گذشته) نسبت به اوامر فعالیت‌ها و اقدامات این شرکت‌ها اغماض و چشم پوشی کامل صورت گیرد تا جایگاه ایران در جهان تثبیت شود. در دو فراز از شعارهای انتخاباتی، روحانی گفت: که می‌خواهد کاری کند که گذرنامه‌ی ایران ارزش خود را در صحنه‌ی جهانی باز بیابد و ارزش پول ملی را احیا کند تا از یک سو نشان دهنده‌ی ناسیونالیسم کم‌مایه و عقب مانده است و از سوی دیگر هیچ چشم‌انداز و برنامه معینی برای تقویت پول ملی بیان نمی‌گردد. باید صبر کرد و دید که کدام کلید می‌خواهد به این اهداف دست یابد. جز اتکا صد در صدی بر بنیان‌های فوق تکرار طوطی‌وار تعامل با غرب و شعارهای مشابه این طیف‌ها قرار است از بن بست‌های موجود رمزگشایی کند و به سرعت افق‌های روشن را قابل دست‌یابی کند. اما با چه قیمت و بهایی، بماند برای بعد، ولی در هر صورت یک ایدئولوژی وسیعاً تبلیغ می‌شود که تنها راه سعادت ما به کارگیری سرمایه مردم است. (یعنی همان شرکت‌های نفتی و دول و کمپانی‌ها و بانک‌های جهانی است).

هر چه سرمایه و شرکت‌ها فعال‌تر باشند و آزادانه‌تر کار کنند بیکاری و سایر مشکلات .... رفع می‌شود و رشد و توسعه مسیر صعودی گرفته ایران پیشرفته‌تر شده و جایگاه جهانی‌اش را مجدداً کسب می‌کند. وسیعاً با کره جنوبی، چین، برزیل، هند و ترکیه به عنوان الگوهای موفق معرفی می‌شوند و هر کسی با این بدیهیات مخالفت کند با پیشرفت و عظمت ایران مخالف است آخر و عاقبتش هم معلوم!

فقط توده‌های کارگر و زحمتکش است که باید در بی‌خبری و بی‌اطلاعی مطلق بمانند. برنامه‌ی هدفمندی پارانه‌ها که باعث سقوط زندگی اقتصادی و سطح معیشت مردم شده و با به خطر افتادن سلامتی و آینده‌ی مردم فرودست و تنگدست بخش کوچکی از طرح بسیار بزرگ اقتصاد بازار آزاد می‌باشد که در لفافه‌ی پیچیده شده و به عنوان نسخه‌ی نجات‌بخش تجویز می‌گردد. اتفاقاً همه‌ی جناح‌های سرمایه‌داری بر اجرا و کلیت آن اصرار و توافق دارند اما در شیوه و سرعت اجرا بحث و مخالفت دارند. سیاست‌های اقتصاد بازار مشخصاً شورای ملی ایران و سایر تدابیر راست گرایانه اگر مجال و فرصت اجرا یابند ما با جامعه‌ای روبرو خواهیم شد که به قول نویسنده‌ی کتاب دکترین شوک، فقط یک چیز خواهد بود "سرمایه‌داری فاجعه".

آنگاه که پرده‌ی هوچی‌گری و دروغ‌گویی به کنار افتد نه با یک سرمایه‌داری معمولی بلکه با یک نظام شبه فاشیستی و پلیسی روبرو خواهیم بود. حکومت‌های مبتنی بر اقتصاد بازار سه رکن بسیار مهم دارند:

۱- حضور پررنگ شرکت‌های بزرگ جهانی در فعالیت‌های اقتصادی که قدرت سیاسی کاملاً در خدمت منافع آنان بوده و مطمئن باشید اگر این شرکت‌ها ایران را برای کار اقتصادی انتخاب کنند هیچ مبنایی جز آن ندارند که باید شرایط کارگر بنگلادشی چینی، هندی و پاکستانی ... در ایران به وفور وجود داشته باشد. پایین‌ترین دستمزد و بی‌حقوقی عمومی و مطلق و گر نه هیچ توجیه اقتصادی برای کار آنان وجود نخواهد داشت. کمپانی‌های غول‌آسا بی‌عقل نیستند که سرمایه‌ی خود را در جای پرخطر و کم سود به کار اندازند.

۲- حکومت پلیسی ضامن سود و استثمار آنان است. شرایط مشابه کشور شیلی پینوشه، عربستان و محمد رضا شاه مطلوب است. یک قبرستان به ظاهر مدرن و آرام، بنابراین رضا پهلوی هیچ راهی به جز انتخاب راه پدر تاجداراش را نخواهد داشت. حتی اگر به وضوح اعلام کند که نوع حکومت مطلوب او فقط جمهوری خواهد بود. اعتبار و جایگاه بین‌المللی فقط از این منظر قابل دسترسی است. بر سر در باشگاه جهانی نوشته شده است: خدمات بی‌دریغ و بی‌وقفه، در اطاعت کامل و تسلیم به سرمایه‌ی جهانی از هر نظر، شرط ورود به باشگاه است. و گر نه سال‌ها

با عرض معذرت به خاطر طولانی شدن مطلب اجازه دهید قدری خیالی‌بافی کنیم و گام به آینده‌ای بگذاریم که شورای ملی ایران به زعامت رضا پهلوی عنان اختیار را در دست گرفته است. از سایر شرایط و مفروضات و امکانات و چگونگی قدرت‌یابی و خیلی خیلی چیزهای دیگر فعلا به سادگی گذر کرده و همه چیز را دقیقا همان طور فرض می‌کنیم که جناح راست می‌خواهد:

خبر می‌رسد که کارگران صنعت نفت ایران که پیشروترین و احتمالا متشکل‌ترین و با سابقه‌ترین جریان کارگری هستند، اعلام کرده اند که ما چون بیشترین ثروت تولید شده را به عهده داشته و داریم حق بدیهی خود می‌دانیم که دست پیمانکاران و شرکت‌های پیمان کاری را از محیط کار خود دور کنیم و می‌خواهیم با تشکیل سندیکا و اتحادیه و یا... و با قراردادهای دسته جمعی به کار بپردازیم. در ضمن مسکن بازنشستگان اهواز و آبادان ... نباید از آنان گرفته شود. شرایط سخت محیط کاری به خصوص سر چاه‌ها و پالایشگاه‌ها باید عوض شود. شرایط کار و زندگی کارگران پروژه‌ای به سرعت تغییر کند. مسایل ایمنی و بهداشت محیط‌های کار و زندگی مطابق استانداردهای جهانی صورت گیرد. اخراج و بیکار سازی ممنوع شود. دستمزد و ساعت کار و رعایت سایر خواسته‌های کارگری و ده‌ها خواسته و مطالبه بر حق که همین امروز هم قابلیت دست‌یابی دارند باید اجرایی شوند. این مطالبات به گونه‌ای بسیار آرام، متین و گسترده به گوش مسوولین مربوطه می‌رسد. پاسخ آلترناتیو دموکراتیک چیست؟ آقایان زیبا کلام‌ها، نژادها، سازگاراها و نوری‌زاده‌ها و... چه خواهند گفت؟

بدون کمترین تردیدی با خواسته‌ها و مطالبات کارگران موافقت نخواهد شد. زیرا هفت خواهران نفتی که خود را آماده حضور گسترده در صنایع نفت و گاز ایران کرده‌اند، این اقدامات را کمونیستی عجولانه و افراطی و بسیار مضر و بی‌موقع می‌دانند. با خود فکر می‌کنند مگر کارگران عربستان، عراق و اندونزی و آذربایجان روسیه و لیبی و نیجریه و اکوادور از این مطالبات و خواسته‌ها دارند؟ اصولا مگر می‌شود این طوری فعالیت اقتصادی آزاد انجام داد؟ شرکت‌های شل، آرامکو، بریتیش پرولیوم و... اهل ریسک و کار خیریه‌ای نبوده و نیستند و نخواهند بود. پس از طرق دیپلماتیک، مستقیم و غیر مستقیم به رضا پهلوی می‌فهمانند که باید وفای عهد کند و دستگاه‌های دولتی مداخله‌ی فعال

برای درک و تایید درون‌مایه‌ی جملات فوق و آشنایی بیشتر با سیاست‌های اقتصاد بازار آزاد، که نئولیبرالیسم خوانده می‌شود، شما را به خواندن کتاب بسیار درخشان **دکترین شوک** نوشته خانم نوامی کلاین ارجاع می‌دهم. در ص ۱۹۴ از قول سیمون دوبوار می‌خوانیم: "درست همان طور که برای اشغال کشوری بر خلاف عزم و اراده‌ی مردمش راهی صلح جویانه وجود ندارد برای ربودن ضروریات یک زندگی آبرومندانه از میلیون‌ها شهروند نیز راهی مسالمت آمیز وجود ندارد."

از بیان این اظهارات طرفداران اقتصاد بازار آزاد به خشم آمده و ما را متهم به دروغ‌بافی کرده می‌گویند اقتصاد بازار آزاد با دموکراسی هم‌خوانی داشته و اصولا در شرایط دموکراتیک رشد و نمو کامل یافته و راهی به جز این وجود نداشته و ندارد. دوم خردادی‌ها، سران سبزه‌ها و شورای ملی ایران خود را مدافع و پاسدار آزادی و دموکراسی دانسته و فلان و بهمان موضع‌گیری را مورد استناد قرار خواهند داد. مثلا در بیانیه شورای ملی ایران در قسمت باورها و پیمان‌ها می‌خوانیم:

بند ۸: آزادی اندیشه و بیان، آزادی مطبوعات و... در ایران آزادی تشکیل احزاب، اتحادیه صنفی کارگران ... مستقل و همچنین به رسمیت شناختن سندیکا و... حق اعتصاب کارگران و کارمندان

بند ۹: برابری حقوق زنان با مردان در تمام عرصه‌ها همانند سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی.

شارلاتانی و شیادی سیاسی به وضوح در بند ۹ دیده می‌شود. بدون هیچ راه حل مشخصی برابری حقوق زنان و با مردان در تمامی عرصه‌ها این است مهم‌ترین مطالبه و آلترناتیو جناح راست. آن را مقایسه کنید با مطالبات و خواسته‌های کانون در بیانیه ۸ مارس.

به ما خواهند گفت این فقط در منشور آمده و بعدا توسط مجلس موسسان و... روشن و اعلام می‌شود. ما فرق منشور و برنامه را می‌فهمیم اما موکول ساختن آن به برنامه‌ی آینده مشخصا به توازن قوا و نیروی متشکل و پیگیری آنان بستگی خواهد داشت. پس فعلا باید مسکوت بماند. اما تا در همین پاشنه می‌چرخد اوضاع بر همین منوال خواهد بود. و اما... موضوع به رسمیت شناختن سندیکا و حق تشکیل کارگری و حق اعتصاب و...

نئولیبرالیسم و اقتصاد و بازار آزاد دارای آن چنان ویژگی‌هایی است که چرخه‌ای از پاکسازی‌های سیاسی بی‌رحمانه و متعاقب آن عملیات تطهیر حقوق بشری را می‌طلبد. (کتاب دکترین شوک ص ۱۹۴)

آری چنین است محتوای پاسخ روشن و علمی زیبا کلامها و غنی نژادها و پژوهان و عمادیان و سازگارا و طیبیان و نیلی و... حتما نظر و پاسخ، ما را نیز جویا خواهند شد.

ما هم اعلام می‌کنیم که چون سود، مساله امثال ما در اقتصاد نیست و خواست انسان کارگر و زحمتکش را در هر حال و در همه جا بر همه چیز ترجیح می‌دهیم بلافاصله و فورا قبل از اعتراض و اعتصاب کارگران این خواسته‌ها و مطالبات باید جنبه‌ی عملی گرفته و به صورت قانون تثبیت شده به رسمیت شناخته شود. تشکل‌های متنوع سراسری توده‌ای و حضور همیشگی و آگاهانه را ضامن این امر می‌کنیم. اگر جز این کردیم ما هم می‌شویم لشگر بی‌جیره و مواجب نئولیبرالیسم. تا قبل از آن روز و رسیدن به آن مرحله کلید ما برای غلبه بر سرمایه‌داری و مصائب آن چیست؟

کلید ما بر خلاف کلیدهای تمامی جناح‌های گوناگون دست راستی که از لحاظ شکلی هم قدیمی و بسیار شبیه کلید صندوق خانه‌های پدر و مادر بزرگ‌هاست، ساخته و پرداخته ذهن و از پیش آماده نیست. این کلید اساسا در جریان مبارزه شکل واقعی و نهایی خود را پیدا می‌کند.

ایجاد تشکل‌های کارگری و توده‌ای زنان، معلمان و... که فقط و فقط از طریق شرکت فعالانه در مبارزه آنان صورت می‌گیرد و مشخصا برای چنین حضوری و ایجاد آن تشکل‌ها سطح و نوع خاصی از سازماندهی و تشکل که بتواند نه فقط آگاه‌ترین و پیشروترین فعالان کارگری بلکه کارگران و زنان و دانشجویان و معلمان و... فعال را درخود سازماندهی کند یک نیاز مبرم است. مسلما چنین تشکلی از جمع جبری ساده تشکل‌های موجود (چه در ایران و یا خارج) به دست نمی‌آید. ادامه‌ی خطی تشکل‌های موجود هم نیست. این نوع سازماندهی و تشکل باید بتواند کمیت معین و کیفیت نوینی را نمایندگی کند. برای این کار باید جامع‌نگر دموکراتیک، کارآمد و رزمنده و به روز باشد. درعرصه‌ی تئوری، رفرمیسم، لیبرالیسم، ناسیونالیسم ارتجاعی و سایر ایدئولوژی‌های سرمایه‌داری را مرتبا افشا کند. باید در عمل شاخص بهبود وضعیت

کنند. وگرنه زیرابش را می‌زنند. مارگزیده هم از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد. یاد پدر عاری از مهرش افتاده که چگونه پس از عمری خدمت به درگاه سرمایه وقتی کارتش سوخت و نتوانست به سرمایه‌داری کمک کند و خودش مختل تشخیص داده شد آخر عمری بعد از کلی در به دری حتا جایی برای در امان بودن و پنهان شدن جز مصر نیافت!

اما این حرف‌ها به گوش کارگران فرو نمی‌رود. آنان مقاله‌نامه‌های کار و فلان ماده‌ی حقوق بشری و بیانه‌ی ۵ ماده‌ای و باورها و سخنرانی‌ها را در بوق و کرنا کرده و اصلا عقب نشینی نخواهند کرد. از حق قانونی اعتصاب بهره می‌گیرند. صنعت نفت با یک معضل سراسری و چالش‌های اساسی روبرو می‌شود. پاسخ چنین جسارت و تهاجمی جز گلوله و اعتصاب‌شکن چه خواهد بود؟ شوخی نیست فوق سود به خطر افتاده آن هم نه محدود به جغرافیای ایران بلکه کل جهان! درعرض چند ثانیه و با چند کلیک از همه چیز باخبر می‌شوند و موج حمایت و پشتیبانی و... فضای مجازی و واقعی را در بر می‌گیرد. با توجه به بند ۵ بیانه در آن زمان، آشتی ملی جنبه‌ی عملی به خود گرفته و از مشارکتی‌ها و خانه کارگری‌ها و سعید حجاریان‌ها و ربیعی و ابراهیم نبوی، علی افشاری گرفته تا محبوب و صادقی و پهلوی‌ها هم با هم آشتی کرده و قاعدتا خانه کارگری‌ها باید کفن به تن کرده و برای دفاع از مام میهن عازم مناطق نفتی شوند. بسیار طبیعی خواهد بود اگر قبل از اعزام رییس بخش کارگری اداره‌ی پلیس و امنیت، اشخاصی مثل فرخ نگهدار آن‌ها را در تمام موارد و مسایل توجیه خواهند کرد. عباس میلانی‌ها با آن همه دانش و تجربه در جنبش کارگری و شناخت مارکسیسم و سوسیالیسم‌ها به عنوان مشاوران ارشد حکومت مدرن و نئولیبرال که نهایت آرزو و آمال یک سرمایه‌داری پیشرفته نه حتا مثل امریکا و ژاپن و آلمان، بلکه کره و تایوان و مالزی باشد چه توجیهات تئوریک و عملی که برای بازکردن بن بست‌ها و قفل‌ها در آن مقطع ارائه خواهد کرد؟ کدام کلید و کدام کلیشه کارا خواهد بود؟

اگر همه‌ی این‌ها خطای محض بوده و دامن نئولیبرالیسم از هر گونه جنایت‌گری و سرکوب‌گری مبرا باشد، آیا سایر اقشار طبقه‌ی کارگر با درس آموزی از اتحاد و همبستگی کارگران نفتی عینا همین مبارزه را دنبال نمی‌کنند؟ تکلیف این بند از قانون اساسی آن زمان یعنی حق تشکل و اعتصاب و آزادی بیان و...از کجا سر در خواهد آورد؟

## کودتا و تشکل‌های کارگری

علی یزدانی

تشکل‌های کارگری سنگر مقاومت علیه هر نوع تجاوز به حقوق مردم بوده‌اند. درست ۶۰ سال از مخوف‌ترین کودتا علیه مردم ایران و دولت مقبول مردم و ایجاد خونین‌ترین روزها برای جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی می‌گذرد. این کودتا با برنامه‌ریزی حکومت وقت آمریکا و دستکاری انگلستان و بدنام‌ترین عوامل داخلی شان انجام شد. هدف اصلی و قصد اولیه کودتاگران مرعوب کردن طبقه‌ی کارگر از پیگیری مطالبات به حق خود و وادار کردن تشکل‌های کارگری به عقب‌نشینی بود. چرا که گسترش روزافزون و مقبولیت جنبش کارگری ایران که با ملی کردن نفت توسط نخست‌وزیر مردمی به صورت کاملاً مشهودی آشکار بود بر مردم کشورهای منطقه تاثیر می‌گذاشت، سرمایه‌داران امریکایی که خاورمیانه را ملک طلق خود می‌پنداشتند آن چنان هراسان شده بودند که با هزینه‌های گزاف و تانک و توپ و قداره و ابزارآلات ضد فرهنگی دیگر، جنبش کارگری را به وحشیانه‌ترین شکلی قلع و قمع کردند.

دشمنان جهانی و بومی کارگران می‌دانستند که با گسترش جنبش کارگری در ایران، ملی کردن در حد نفت باقی نخواهد ماند و طولی نخواهد کشید که دست چپ‌ولگران را از غارت همه‌ی منابع ثروت کوتاه خواهند کرد. ترس از نفوذ طبقه‌ی کارگر و قدرت تشکل‌شان چنان وحشتی در دل سرمایه‌داران جهانی و عوامل انگل داخلی‌شان انداخت که چشم بر همه‌ی ادعاهای حقوق بشری و دموکراسی خواهی و اخلاق و ... بستند و مردمی را که تنها گناه‌شان بیرون کردن دزدان قدرتمند از انبار خانه‌هاشان بود به شدیدترین وجهی مورد یورش قرار دادند. در این سرکوب ضدانسانی که با امکانات مالی گزاف تدارک دیده شده بود، نیروهای ارتجاعی را با همه‌ی طیفش از ارادل و اوباش و خودفروشان گرفته تا بازاریان و دلالان و ریزه‌خواران دربار، به خیابان‌ها ریختند تا از هر گونه تحرک اعتراضی مردم به این وحشی‌گری مدرن جلوگیری کنند و متأسفانه موفق هم شدند. قداره‌کشی در روز روشن، ایجاد وحشت با قتل‌های شبانه در محلات و شکنجه و اعدام‌های دسته‌جمعی در زندان‌های رسمی و غیررسمی توانست سایه‌ی نحس یاس و ناامیدی و

توده‌های کارگر و زحمتکش و رهبری مبارزات را در حد و اندازه‌ی معینی به پیش برده باشد. حداقل در این مسیر گام‌های بسیار جدی برداشته و دست‌آوردهای ملموسی داشته باشد. ترجمه‌ی عملی جملات فوق‌جدی گرفتن تشکل‌های موجود و شرکت فعال در مبارزات اقتصادی و سیاسی و صنفی پراکنده و جاری کار پیوسته و صبورانه مبتنی بر واقعیت مبارزه‌ی بی‌آمان با فرقه‌گرایی و روحیه محفلی و تقویت پایه‌های کارگری و توده‌ای و اتحاد عمل مبارزاتی و پیشبرد مبارزه‌ی ایدئولوژیک و نقد در فضایی دوستانه برای روشن‌سازی مفاهیم و رفع ابهام از چند و چون آن‌ها در مقطع کنونی است. ۱۱ مرداد ۹۲



(\*) فضای پس از کودتای خونین ۲۸ مرداد آثار شاعران و ادیبان مقاومت را نیز نیاز متأثر کرد. کمتر شاعر و نویسنده‌ای می‌توان یافت که در آثارش رد پوتین سربازان و تیزی چاقوکشان و وحشی‌گری شکنجه‌گران کودتا مشهود نباشد برخی را کاملاً ناامید می‌کند:

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت سرها در گریبان است و اگر دست محبت سوی کس یازی، به اکراه از بغل دست آورد بیرون که سرما سخت سوزان است. ... (اخوان ثالث)

برخی را در انتظاری یاس‌آلود نگه می‌دارد:

در این سرای بی‌کسی، کسی به در نمی‌زند به دشت پر ملال ما پرنده پر نمی‌زند یکی ز شب‌گرفتگان چراغ بر نمی‌کند، یکی ز کوچه سار شب در سحر نمی‌زند، نشسته ام در انتظار این غبار بی سوار دریغ کز شبی چنین سپیده سر نمی‌زند ... (هوشنگ ابتهاج)

و بعضی نیز پرچم خونین مقاومت را به دوش می‌کشند: ... وارطان سخن بگو، مرغ سکوت جوجه‌ی مرگی فجع را در آشیان به بیضه نشسته است وارطان سخن نگفت، وارطان ستاره بود، یک دم در این ظلام درخشید و جست و رفت، دندان کینه بر جگر خسته بست و رفت، وارطان بنفشه بود، گل داد و مژده داد، زمستان شکست و رفت...

و برخی نیز زیبایی زندگی را در تداوم مبارزه باز تعریف می‌کنند: زندگی آتشگهی پیوسته پا بر جاست، گر بیفروزی، رقص شعله‌اش در هر کران پیداست، و نه خاموش است خاموشی گناه ماست ... آری آری جان خود در تیر کرد آرش کار صدها صد هزاران تیغی شمشیر کرد آرش... (سیاوش کسرایی)



تفرقه را سال‌ها بر این سرزمین بگستراند و غارت و استثمار را بر امپریالیست‌ها و دست نشانده‌گانش آسان کند.

پس از این که فعالان جنبش کارگری و سازمان‌های سیاسی و صنفی و اجتماعی‌شان را به خاک و خون کشیدند و خاکستر دل‌سردی و بی‌کسی و ناامیدی(\*) را بر سر و روی مردم دیدند نوبت غارت منابع کشور بود. قرارداد پشت قرارداد برای دوشیدن مردم، امضای قراردادهای یک طرفه برای ابراز رضایت و دست مریزاد به اربابان امریکایی و اروپایی. قراردادهایی برای وابسته کردن همه جانبه‌ی سیاسی و اقتصادی کشور به‌هاترین و سبیری‌ناپذیرترین قدرت امپریالیستی جهان، امریکا، به قصد حمایت سیاسی از رژیم پادشاهی در مقابل مردم بی‌دفاع ایران و...

اینک پس از ۶۰ سال تحمل و مقاومت و فداکاری فعالان کارگری و تجربه‌های گران‌قدری که در تمام این سال‌ها به همراه دیگر اقشار اجتماع داشته‌ایم هنوز طبقه‌ی کارگر نتوانسته تشکل‌های ویژه‌ی خود را حتی در حد ۶۰ سال پیش، سازماندهی کند و لااقل سازمان‌های صنفی و طبقاتی خویش را داشته باشد.

کانون مدافعان حقوق کارگر در این شصت‌مین سال کودتای امریکایی، ارتجاعی و سرکوب کارگران فعال و فعالان کارگری، از همه‌ی علاقمندان به آزادی و برابری انسان‌ها و از همه‌ی نیروهای مترقی دعوت می‌کند که با جلوه‌های مختلف فرهنگ باقی مانده از آن کودتا مقابله کنند و اجازه ندهند که ضد ارزش‌های رسوب‌کرده‌ی ناشی از کودتا امکان بیان مطالبات کارگری را از زحمتکشان بگیرد. عدم تشکل کارگران سد مقاومت در برابر یورش‌های امپریالیستی و ارتجاعی را می‌شکند و مردم را در برابر بیدادگری بی‌سنگر می‌نماید، در شرایطی که امپریالیسم با نشان دادن چنگ و دندان خود و عوامل مستقیم و غیرمستقیمش با تبلیغ فرهنگ پذیرش تسلیم، مردم کشورهای منطقه و از جمله مردم ما را به چالش می‌کشد تشکل‌های کارگری قوی و با انگیزه می‌تواند مانع پیشروی جریان ارتجاعی امپریالیستی شود. بیهوده نیست که طبقه‌ی کارگر را رهاننده‌ی همه‌ی مردم از بیداد می‌شناسند زیرا داشتن طبقه‌ی کارگر متشکل یعنی بیمه کردن جامعه نسبت به هر نوع ستم و تبعیض و نابرابری و غارت. جامعه‌ی سالم نمی‌تواند فقدان این سنگر با اهمیت را ندیده بگیرد.

## امر سیاسی، امر صنفی

علیرضا ثقفی

ارتباط میان فعالیت‌های صنفی و سیاسی از مسایلی بوده که همواره بحث‌های زیادی را میان فعالان اجتماعی در صد سال اخیر بوجود آورده است. این بحث نه تنها در ایران، بلکه در بسیاری از کشورهای دیگر نیز مورد منازعه بوده است، به طوری که تلاش‌های زیادی شده تا تحلیل مشخص و معینی از هر کدام ارائه شود.

فعالیت صنفی سندیکایی و اتحادیه‌ای سابقه‌ای دیرینه دارد که به قبل از دوران سرمایه‌داری و آزادی تشکیل احزاب و غیره می‌رسد. سندیکاها و اتحادیه‌های صنفی از دوران قرون وسطی میان رسته‌های مختلف وجود داشته است. نام سندیکا، اتحادیه یا انجمن صنفی میان صنعت‌گران قدیمی نامی آشنا بوده است. در ایران نیز این رسته‌های صنفی برای انجام امور خود دارای رییس، بزرگ‌تر، ریش سفید یا مسوول صنفی بوده و به صورت ریش‌سفیدی یا کدخدانمنشی تعیین می‌شده‌اند. رسته‌های صنفی و صنعت‌گران و همچنین اتحادیه‌ی تجار و غیره یا اتحادیه‌ی معماران و دیگران نیز برای خود دارای قوانین و مصوباتی

بوده‌اند. در ایران در دوره‌ی مشروطه انجمن‌ها و اصناف فعالیت چشمگیری در پیروزی انقلاب مشروطه داشته‌اند و این فعالیت‌ها سرآغاز رابطه فعالیت صنفی و سیاسی قرار گرفت. همین امر را در کشورهای دیگری که انقلاب سرمایه‌داری صورت گرفته شاهد هستیم.

در حقیقت اگر بخواهیم اولین پیوندها را میان فعالیت‌های صنفی و سیاسی روشن کنیم، باید به مبارزات دسته‌ها و انجمن‌های صنفی با فتودالیسم در دوران انقلابات سرمایه‌داری اشاره داشته باشیم. زیرا که صنعت‌گران و رسته‌های صنفی آغاز اعتراضات خود را علیه فتودالیسم به صورت هماهنگ در همان اوان انقلاب‌های سرمایه‌داری آغاز کردند. پس از استقرار سرمایه‌داری تلاش فراوانی از طرف نظام‌های طرفدار سرمایه‌داری صورت گرفت تا اتحادیه‌ها و انجمن‌های صنفی زمینه‌ای برای فعالیت هماهنگ کارگران در برابر نظام‌های سرمایه‌داری نباشد و

در بسیاری از کشورها که نظام‌های سرمایه‌داری جای اشرافیت قدیمی را گرفت حق و حقوق کارگران که طبقه‌ی جدیدی را تشکیل می‌دادند از طرف سرمایه‌داری نادیده گرفته می‌شد. اما کارگران که خود درکنار سرمایه‌داری علیه فتودال‌ها جنگیده بودند خواهان حق و حقوقی برای خود بودند که نظام‌های سرمایه‌داری با تمام وجود از آن طفره می‌رفتند و تمام تلاش خود را می‌کردند که از موضوع تشکل برای دفاع از حق و حقوق کارگران جلوگیری کنند.

این آغاز دوره‌ی خاصی بود که سرمایه‌داران تمام تلاش خود را به کار می‌بردند تا تشکلی‌های کارگری شکل نگیرد و یا اگر هم شکل می‌گیرد تنها و تنها به خواسته‌های صنفی اکتفا کرده و به هیچ عنوان در امور کلان جامعه دخالتی نداشته باشند. از همین جاست که رابطه‌ی کار صنفی و سیاسی مشخص می‌شود. برای اتحادیه‌های کارگری یا صنفی همواره این خط مشی تعیین می‌شد که آن‌ها حق دارند تنها به مسایل محدود خود بپردازند و از بحث درمورد مسایل کلان کشوری یا حکومتی خودداری کنند. این امر همواره با واقعیات موجود در جامعه‌ی سرمایه‌داری خوانایی نداشت. زیرا به عنوان مثال هنگامی که صحبت از دستمزد بخشی از کارگران می‌شود مساله اضافه دستمزد



آنان مطرح است این امر نمی‌تواند جدا از افزایش درآمد کل کارگران باشد و یا نمی‌تواند جدا از مساله تورم و گرانی کالاها و افزایش سود سرمایه‌داران باشد. افزایش دستمزد کارگران به هر ترتیب اگر بخواهد مورد بررسی قرار گیرد مربوط به سیاست‌های کلان می‌شود و بحث در باره‌ی سیاست‌های کلان نمی‌تواند امری صرفاً صنفی باشد و یا اگر مساله مسکن برای کارگران امری کاملاً صنفی است. هنگامی که برای بخش وسیعی از کارگران مساله مسکن مطرح می‌شود حتماً باید سیاست‌های کلان دولت مورد ارزیابی قرار گیرد.

متخصصان سرمایه‌داری که همواره در دویست سال گذشته تلاش می‌کردند که خواسته‌های کارگران را به مساله صنفی آن‌ها هم نه از نوع عمومی بلکه از نوع جزئی کاهش دهند و نیز متخصصان این نظام مساله صنفی را امری صرفاً اقتصادی جلوه می‌دهند. اما همین افراد

همان اندازه ورود سیاست به عنوان فرقه‌گرایی و دار و دسته بازی سیاسی می‌تواند موجب تفرقه، از هم پاشیدگی و دو دستگی و در نهایت ناموفق بودن مبارزات صنفی شود. در نتیجه به راحتی می‌توان گفت سیاست به معنی فرقه‌گرایی، دار و دسته‌بازی و کشمکش‌های جزئی باید به طور کلی از امر صنفی جدا باشد. اما نوع دیگر سیاست به معنای خواست‌های مشخص از قدرت و حاکمیت که امر عمومی و هماهنگ بخش‌های مختلف یک صنف یا فدراسیون یا کنفدراسیون باشد، امری مفید و پیش برنده است. در نتیجه مجموعه‌ی یک صنف بهترین کاری که می‌تواند انجام دهند، پیدا کردن منافع مشترک عمومی و اجتماعی مربوط به آن صنف است که بتواند این نقاط مشترک را به عنوان پیوندی میان اعضای یک صنف یا رسته و یا تجمعی بزرگ‌تر مطرح کند. در نتیجه پیوند مشترک میان اتحادیه‌های مختلف و تشکل‌های کارگری امری ضروری است.

در شرایطی خاص منافع عمومی و اجتماعی اصناف مختلف با هم پیوند می‌خورد و یکی می‌شود ... یا خواسته‌ی یک صنف یا رسته به خواسته‌ی سایر صنوف هم تبدیل می‌شود مثل ملی شدن صنعت نفت یا اعتراض سراسری کارگران در مبارزه با دیکتاتوری شاه و ...

یکی از نمونه‌های روشن وابستگی سندیکاها و اتحادیه‌ها به احزاب و دسته‌های سیاسی، رابطه‌ی نزدیک و تقریباً مستقیم شورای متحده کارگران با حزب توده در بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بود. هر چند اتحادیه‌ها و سندیکاها و انجمن‌های صنفی در این سال‌ها به دلیل تضعیف نظام سرمایه‌داری از رشد و گسترش خوبی برخوردار بودند، اما عدم استقلال و وابستگی مستقیم آن‌ها به حزب توده سبب می‌شد که هر تنش سیاسی که در جامعه بوجود می‌آمد متناسب با آن سندیکاها و اتحادیه‌ها محدود شده یا گسترش یابند. علاوه بر آن این امر بهانه‌ای شده بود تا دست‌های دیگری نظیر نیروی سوم یا سومکا و ... به یارگیری درون کارگران بپردازند و اتحادیه‌ها را به کشمکش‌های سیاسی بکشانند.

حمله به آزادی‌های اجتماعی اثر مستقیم خود را در رهبران اتحادیه‌ها و انجمن‌های صنفی نشان داد. هر زمان حزب توده غیرقانونی می‌شد و تحت فشار قرار داشت، در همان زمان اعضای فعال اتحادیه‌ها و سندیکاها همزمان تحت تعقیب قرار می‌گرفتند و دستگیر می‌شدند. کار

وقتی با صنفی مثل معلمان، روزنامه نگاران فیلم‌سازان و ... روبرو می‌شود و یکی از خواست‌های اساسی این اصناف رفع محدودیت آزادی بیان، آزادی هنر و اندیشه و یا عدم تحمیل ایدئولوژی دولتی است، دیگر نمی‌توانند پرده‌پوشی کنند که این خواسته‌ها سیاسی است و هر صنفی متناسب با ارتباط مشخصی که با امر عمومی و اجتماعی دارد، چاره‌ای جز پرداختن به امور مربوط به صنف خودش ندارد و نویسنده‌ای که نتواند آزادانه بنویسد، معلمی که مجبور باشد آموزش‌های ایدئولوژیک حکومتی را به دانش‌آموزان بیاموزاند، روزنامه‌نگاری که مجبور می‌شود خبری که واقعی است را سانسور کند و ... حتما یکی از اولیه‌ترین خواسته‌های صنفی خود را می‌خواهد که رفع این محدودیت‌هاست. در نتیجه همان متخصصان سرمایه‌داری و نظریه‌پردازان آن نظام مجبور می‌شوند بپذیرند که در این زمینه امر صنفی از سیاسی در این بخش‌ها جدایی‌ناپذیرند. اما در همان بحث قبلی که صرفاً مساله‌ی اضافه دستمزد مطرح است یا خواست‌های مشخصی نظیر میزان ساعات کار، تعطیلات، بیمه و ... هر گاه این خواست‌ها صورت عمومی به خود بگیرد به طور مشخص خواست عمومی و سراسری کارگران و مزدبگیران در یک رسته‌ی صنفی و یا یک شهر و یک کشور شود و این خواست از جانب یک فدراسیون از اتحادیه‌ها و یا کنفدراسیونی از اتحادیه‌ها و سندیکاها مطرح شود، دیگر بار باز هم همان متخصصان نظام سرمایه‌داری مجبور می‌شوند بپذیرند که در این جا امر صنفی و سیاسی به هم مربوطند.

مساله‌ی دیگری که در باره‌ی امر سیاسی و صنفی مطرح است و به همان اندازه‌ی ارتباط امر سیاسی و صنفی اهمیت دارد، جدا کردن امر صنفی از فرقه‌گرایی‌های سیاسی است. در این جا که مساله مربوط به خواسته یا امر عمومی صنف، رسته یا بخش وسیعی از جامعه می‌شود، ارتباط با امر سیاسی به مفهوم برخورد با سیاست‌های دولت، تبدیل به مساله کلی یک صنف می‌شود حال می‌تواند در آن صنف تشکل‌های مختلفی وجود داشته باشد مانند سندیکا، انجمن صنفی، اتحادیه و یا هر تشکل دیگری، اما ورود امر سیاسی به عنوان کشمکش‌های سیاسی یا تبدیل شدن یک تشکل صنفی به محلی برای رقابت‌های سیاسی و یارگیری‌های فرقه‌ای بدترین و کشنده‌ترین آفت برای یک تشکل صنفی است. یعنی به همان میزان که امر سیاسی می‌تواند در وهله‌ی اول موجب وحدت و یکپارچگی و انسجام و پیشرفت امر صنفی شود، به

فعالین خود را از دست بدهند. در نتیجه به روشنی می‌توان گفت رابطه‌ی مشخص امر سیاسی و امر صنفی باید با توجه به تجربیات گذشته در دستور کار فعالان کارگری قرار گیرد تا بار دیگر تجربیات گذشته تکرار نشود و ارتباط مشخص این دو موضوع در هر لحظه روشن باشد. زیرا که اگر این ارتباط در هر دوره‌ی فعالیت روشن نباشد، امکان انحراف به چپ و یا راست در پیش رو خواهد بود.

به آن‌جا رسیده بود حزب معنای شورای متحده کارگری و شورای متحده‌ی کارگری معنی حزب را داشت. در نتیجه خواسته‌های این اتحادیه‌ها و اصناف به خواسته‌های سیاسی مشخص و مرتبط با مسایل صنفی نبود. مساله‌ی اصلی پیشبرد سیاست‌های حزب توده بود. هر چند کارگران به خصوص کارگران نفت در بسیاری موارد حرکت‌هایی کردند که ارزش بسیار زیادی در ملی شدن نفت و هم جنبش مقاومت دولت مصدق در برابر دولت انگلیس و کمپانی‌های نفتی داشت. اما در بسیاری موارد هنگام چانه‌زنی با دولت یا مذاکره میان کارگران و حکومت اغلب این کادرهای حزب توده بودند که به طور مشخص نمایندگی کارگران را برعهده داشتند. در نتیجه چنین تلقی می‌شد که مبارزات کارگران همان مبارزات حزب توده است و از آن‌جا که حزب توده را مجری سیاست‌های اردوگاه سوسیالیسم و در رأس آن شوروی شناسانده بودند، به راحتی چنین القا می‌شد که مبارزات کارگران ایران بازتابی از خواسته‌های دولت شوروی از ایران یا در حقیقت بازوی اعمال فشار از طرف اردوگاه سوسیالیسم بر دولت ایران است.

این امر می‌توانست بسیاری از کارگران را که بیشتر به منافع صنفی می‌اندیشیدند یا مساله اصلی آن‌ها اضافه حقوق و بهبود شرایط زندگی بود از اتحادیه یا سندیکا دور کند و به گونه‌ای باشد که کارگران سندیکا یا اتحادیه را از آن خود ندانند و یک فاصله میان خواسته‌های خود و خواسته‌های حزبی احساس کنند. در نتیجه در هنگام حمله و یورش به رهبران سندیکا، آن رزمندگی لازم که برای دفاع از نمایندگان خود باید داشته باشند، در آن مشاهده نشود. هر چند بیان این مساله به این سادگی نیست، اما خطوط کلی مبارزات آن دوره را می‌توان تا همین حدود مشخص کرد.

همین مساله باعث شد که مخالفین سیاسی حزب توده تمام تلاش خود را به کار ببرند تا با انواع دوز و کلک‌ها و روابط غیرکارگری، اتحادیه‌ها و سندیکاهای وابسته به خود را درست کنند و از این طریق در برخی موارد موفق شوند در صفوف کارگران تفرقه ایجاد کنند. اتحادیه‌هایی نظیر سومکا و یا دار و دسته‌های وابسته به قوام و...

همچنین مساله وابستگی این اتحادیه‌ها به حزب توده باعث شد تا کودتای ۲۸ مرداد دستگیری اعضای حزب عملاً این اتحادیه‌ها تمام





باغبان را در گوشه‌ی باغ  
که اینک ویرانه‌ای بیش نبود  
به درختی بستند  
و سگش را که هنوز هار بود  
به نگهبانی‌اش گماشتند

و کرکس‌ها را  
از آن سوی آب‌ها گسیل کردند  
که بر فراز باغ بگردند  
و...

در مرگماه مرداد  
زمین برهنه شد از بی‌چیزی  
و مردم خشم درو کردند  
و تخم کینه در انبارها ذخیره نمودند  
در مرگماه مرداد...



### مرگماه

علی یزدانی

در مرگماه مرداد  
باغی را شخم زدند  
که آوازه‌ی سیب‌های سرخش  
در جهان پیچیده بود  
در مرگماه مرداد  
برای انهدام باغ  
درختان سیب سرخ را سر بردند  
و باغبان پیر را که از بی‌حوصلگی  
سگ هارش را پنخ می کرد فقط  
ترساندند  
در مرگماه مرداد



سام فال، دبیر شرقی سفارت انگلیس در تهران در زمان کودتا می‌نویسد «... اعدام بی رحمانه، صرفنظر از غیر انسانی بودن آن، ممکن است در مورد مصدق عاقلانه نباشد ولی شاید برای فاطمی، اگر دستگیر شود، بهترین راه حل باشد. تا زمانی که اینگونه افراد زنده هستند و در ایران به سر می‌برند، همیشه خطر ضد کودتا وجود دارد، شدت عمل ضروری است...»

کرمیت روزولت دراول شهریور پس از کودتا به ایران می‌رود و می‌گوید: «پس از برگزاری تشریفات، شاه به من اشاره کرد و اولین عبارتی که با لحن رسمی ادا کرد این بود: «من تختم را مدیون خدا و ملت و ارتشم و شما هستم»... و "روزولت" موضوع سرنوشت مصدق و دیگر رهبران جبهه‌ی ملی را عنوان می‌کند و از محمد رضا شاه می‌پرسد: «میل دارم بدانم در مورد مصدق، ریاحی و دیگران، که علیه شما توطئه کرده‌اند، چه فکری کرده‌اید؟» شاه می‌گوید: «در این مورد زیاد فکر کرده‌ام. مصدق محاکمه می‌شود. (در این موقع لب‌های شاه می‌لرزید) و به سه سال محکوم خواهد گشت ... ریاحی نیز مجازات مشابهی دارد. ولی یک استثنا وجود دارد و آن، حسین فاطمی است. او هنوز دستگیر نشده ولی به زودی او را پیدا می‌کنند. فاطمی، بیش از همه ناسزاگویی کرد. هم او بود که توده‌های‌ها را واداشت مجسمه‌های من و پدرم را سرنگون و خرد کنند. او، پس از دستگیری، اعدام خواهد شد.» دکتر فاطمی قبل از اعدام گفته بود:

ما سه سال در این کشور کردیم و یک نفر از مخالفان خود را نکشتیم، برای آنکه ما نیامده بودیم برادرکشی کنیم. ما برای آن قیام کردیم که ایران را متحد کرده و دست خارجی را از کشور کوتاه کرده و معتقد بودیم اگر در گذشته بعضی از هم‌وطنان ما در اثر فشار اجانب تحت نفوذ آنها قرار گرفته‌اند و منویات آنها را اجرا کرده‌اند، بعد از آنکه به نهضت استقلال نائل شدیم رویه سابق را ترک خواهند گفت؛ ولی افسوس که عاقبت گرگ زاده گرگ شود.

# آقرار بود ساعت ۵ صبح امروز مصدق، فاطمی، ریاحی را اعدام کنند

## جریان دستگیری وزیر خارجه، وزیر راه و مهندس زیرگذراه



این دربار شاهنشاهی روی درباریسا و فاروق را شنیدند

**جانبازان و وطن‌دوستان عزیزان دربار کودتای فاطمی**

در روز دوشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۳۲ ساعت ۵ صبح در تهران اعدام شد. در این مراسم درباری در حضور شاه و وزیران دربار و سایر مقامات دولتی و نظامی شرکت کردند. در این مراسم نیز مهندس زیرگذراه، وزیر راه و مهندس ریاحی، وزیر امور خارجه و دکتر فاطمی، وزیر امور خارجه سابق نیز در میان حاضرین بودند. در این مراسم نیز مهندس زیرگذراه، وزیر راه و مهندس ریاحی، وزیر امور خارجه و دکتر فاطمی، وزیر امور خارجه سابق نیز در میان حاضرین بودند.

ساعت ۵ صبح امروز رئیس ستان ارتش باخبر نگاران جزئیات مصاحبه مهمی نمود. سرهنگ نصیری به پرویز از دستورات شاه اشاره کرد و گفت: «مهندس زیرگذراه، وزیر راه و مهندس ریاحی، وزیر امور خارجه و دکتر فاطمی، وزیر امور خارجه سابق نیز در میان حاضرین بودند. در این مراسم نیز مهندس زیرگذراه، وزیر راه و مهندس ریاحی، وزیر امور خارجه و دکتر فاطمی، وزیر امور خارجه سابق نیز در میان حاضرین بودند.»

**از مراسم مجلس هفدهم منحل شد**

روزنامه‌نگاران و خبرنگاران در این مراسم حضور داشتند. در این مراسم نیز مهندس زیرگذراه، وزیر راه و مهندس ریاحی، وزیر امور خارجه و دکتر فاطمی، وزیر امور خارجه سابق نیز در میان حاضرین بودند.

**اخبار مربوط به کودتای کار دشمنان**

مهندسیان خبر روز منتشر شده است. در کیه مخالف سیاسی کشف شده است. این کشف در روزهای اخیر در جریان اعدامات انجام شده است. در این مراسم نیز مهندس زیرگذراه، وزیر راه و مهندس ریاحی، وزیر امور خارجه و دکتر فاطمی، وزیر امور خارجه سابق نیز در میان حاضرین بودند.

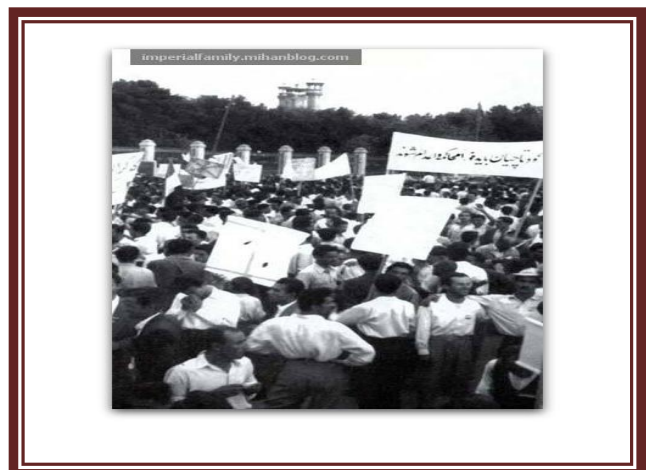
**نظرین سیاسی هیئت‌بیت دربار شاهنشاهی در مورد کودتای فاطمی**

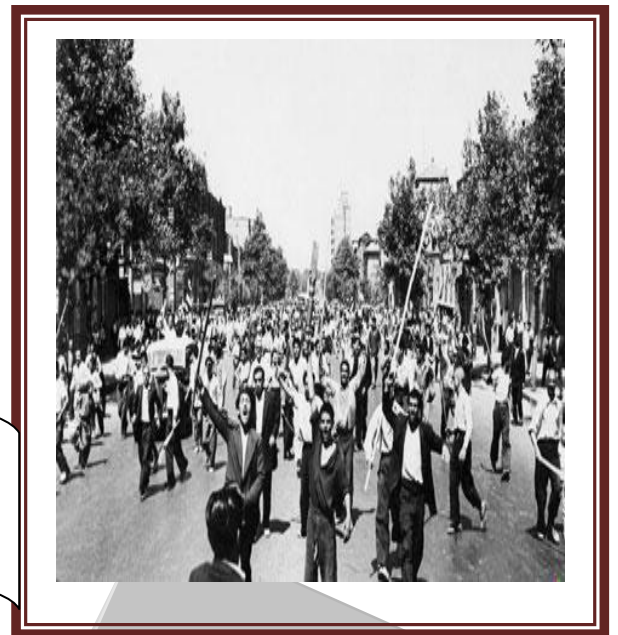
در این مراسم نیز مهندس زیرگذراه، وزیر راه و مهندس ریاحی، وزیر امور خارجه و دکتر فاطمی، وزیر امور خارجه سابق نیز در میان حاضرین بودند.

## ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد به روایت تصویر



سرهنگ سخایی





تظاهرات اوباش و حمله  
به مردم

کانون مدافعان حقوق کارگر

<http://kanoonmodafean1.blogspot.com>

Email: [kanoon.m.h.kargar@gmail.com](mailto:kanoon.m.h.kargar@gmail.com)